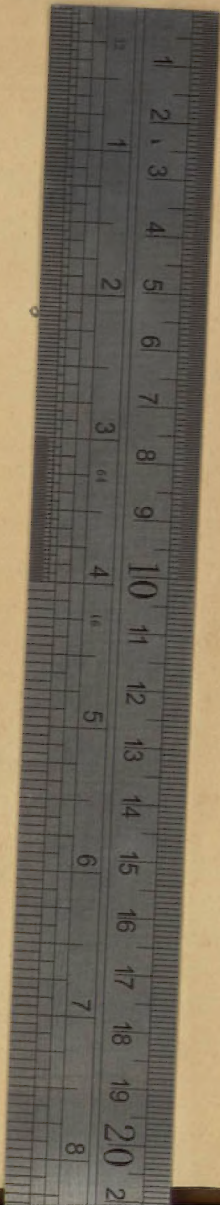




کتابخانه
پیشروای
اسلامی

۱۴۰



۱۰۹۱۴-ف

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجالس و خطبه‌های (۲۹ جلد)

مؤلف: میرزا علی بن عبدالمجید بن محمد یحیی

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۷۲۵۲

شماره قفسه: ۱۰۴۰۴

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی - فهرست شده
۱۴۰۷۸

خطی فهرست شده

۱۴۰۷۸

۱۰۹۱۴-ف

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: مجالس و خط و تذکر (۲۹ مجلد)	
مؤلف: میر علی بن عبدالمجید بن محمد تقی	شماره ثبت کتاب: ۸۷۳۵۳
موضوع:	
شماره قفسه: ۱۰۴۰۷۸	

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی - فهرست شده
۱۴۰۷۸



بسم الله الرحمن الرحيم وتعالى

هذه المجموعه المقتنيه

حفظه الله المذنب العاصي

سجل

١٤١٨

٨٧٥٥٤

٩

٤

مكتبة الميرزا محمد
١٣٤٨



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع عظيمة
 نيلك المحمود بحق خاتم الانبياء سيبان عه على الرحمن
 سيد الانبياء والائمة المعصين من ذرية الانبياء
 الاصفياء ولعن الله على اعدائهم الاستيلاء من الان
 الا يوم الجزاء وبعد اقل الواصلين على بن عبد الله بن جعفر
 انه بطفه الحق برضه سر اخذ روحاني خاطرت في سبائك
 بر تحرير اين وجزء خواهن جعفر اراخوان دين ساداشه واداره
 اخذ مال وحق مال بنافسي بر رستم که در دم لا ینف مال لا ینف
 اين به نیت بدو نوشتن به انرفین با تمام انه مع تکیه قدیر
 للجل الاقل بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا انت
 که فرمود است مرا در درقي مبرم وقت حبه اريد و حال
 اين را بمران در آورده حسات اين ن بر سيات عجم
 امم سلفه گویند که است محمد را با وجود قلت عل جبر کف فست
 این را حج آمد بفران این گویند بجهه انکه اندی کلام این
 شتم بود اندامهای الهی که اگر انتم شتم در کف اندند و سب رفته

این کتاب در کتابخانه کهنه کتب خطی است

و سبب است بیه ادم را در کف و اگر کفر کنند انتم نام حاج آید و ان شتم
 بسم الله الرحمن الرحيم صلوات الله علی قیصر دم یاد کردی
 پدر آید هر چند اطباء عاقله گویند نه خانه مکرر آخر الامر نامه نوت بجهه
 نه در این الما منین هم و صورت علی را بعضی این سبب سبب انداخته
 طایفه را بنزد وی فرستاد و فرموده ان را بر سر نه تا شفا یابد
 جوف از بر سر نه تا ان ال شفا یافت وی از ان بگوید بفرمود
 تا ان طایفه را بشکافند در این کافه بی یافت نوشته که بسم الله الرحمن الرحيم
 و انست که سبب شفا وی ان کلمه بزرگوار بوده فی ال سبب نه
 قبله در روز قیامت به را می بکشد او نه و نامه اعمال وی
 که مملو نامه از قبیح اعمال و فضیح افعال بدست وی در نه شده
 در وقت گرفتن ان نامه بر سبب عاده حکم در دنیا داشته بسم الله الرحمن الرحيم
 بر زبان رانده و نامه سبب از چون کتب به به ان را سفید سفید و عجم
 نوشته شده و نوشته به با فرشتگان گوید که در این چیزی بر تم غیب که کونم
 فرشتگان گویند که در همه این نامه سبب است و خطی است تر نوشته بود
 از حرکت و جفت بسم الله الرحمن الرحيم که بر زبان را بدی همه را کل کشت
 صاحب الاضیاء عبدالله بن محمود را بکشد از حضرت غری صلی الله علیه
 که که فرات فرم آمد الرحمن الرحيم که بفرموده خداوند بکشد او را بر عجمی
 به از حسنه و محرمه از او چهار هزار کن و دین کرد اند برای او چهار هزار
 و صیه از سبب خدایه دایت کشت که بکشد بسم الله الرحمن الرحيم تا کیند
 خداوند جل و علا برای او در بهشت بخشد و بر او قصر از نجات روح در هر

باید گفت که در این کتاب
بسیار از کلمات و عبارات
است که در این کتاب
نمی آید و اینها را
در این کتاب
نمی توان یافت

و طرب

و طرب می خواند با احتیاط بر یک من الیدین ملوک
الاحیون الخدین شفقت نفسی من دم الحین
یعنی غیبش لب و دندان داری ز احیین روی تو عجب کج و عفت
شفایتم از کشته شدن تو و خون خردا گریخت و دین خردا ادا کردم
و نیز بگوید نیز همان ردیف بدیهه اش را ساخت و چون در میان
حضرت میزد می گفت با احتیاط یلع بالیدین تابع
طبت من الخدین کما تباحثت بوردین شفقت
قله من دم الحین اخذت ناری و قضیت دینه
کیف رايت القرب باحیین فی القلوب کما ادری
اسل که یکی از اصحاب رسول خدا بود بر فراست و پیش رفت آمد می گفت
و بگوید با یونین اتلکت بقضیت نفس الحین وای بر برای
بزرگ اما جواب بر این دهنده ای بس فاطمه فرمود که بجز آنکه من بفرموده را
و دهم بوفت ثنایا و ثنایا اخید الحین و بختی در آن
اینان می نمود و می فرمود سید خرامان و است سید خرامان که زنگ
شمار و صحبت کند چنان برای اینان میزد معون از او برده و عفت
سده گفت بروش کشید اخید اذ تل امر بضرع عنقه حکم کرد
کردن او بر بزرگ از دهنه امان از دایره دل نیت احی
این صیوی و فحی قل اذ نیت قبض علی الحیل حلیل
المجلس الدانی و ما لا اعال من ایوب الهم علیه من توصیف ذک

تجرب

باید گفت که در این کتاب
بسیار از کلمات و عبارات
است که در این کتاب
نمی آید و اینها را
در این کتاب
نمی توان یافت
این الرسول و لحن کان یشفه فی قه بقضیت کف
فرز الکاه و جینی زدن ثنایا ان قدوه علی داری از آن لب و دهنه
ش برده می شد که در این وصفای این ظاهر و انکار بود و نیز از روی
استند او می گفت و حکایت با حیدر لحن گفت حسن الصفا
خارجت کند ترا حیدر عجب خوش تر صدقانی فی المصلح التوسلا
چون گفت مردان از روز در میان نیت نرید به این نیت بود و نظاره فی
کرد و اظهار فرح و شادمانی می نمود خلیل حقیقی اعطافه و بقول
دانی خردا مانند رقاصان لکان میاد و این همه را از روی و قه

اسم الله طهر جميع جبهه وكان الوضوء الى الوضوء كفارة
 لما بيننا من الن فوب ومن لم يسم لم يطلع من جبهه الاله
 اصابع الماء من فرمايكيم وضو كبره وسم الله الرحمن الرحيم كبره باك سوره حج
 بن ادومى بائنه بوضو وكر كبره باك ان مابن وضو بن وضو كبره باك
 كبره باك بن كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك
 وقت خوابه باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك
 من بن سیدنا بضم نضن بن سیدنا بضم نضن بن سیدنا بضم نضن بن سیدنا بضم نضن
 باوه خدسم الله الرحمن الرحيم كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك
 انفس من بن سیدنا كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك كبره باك
 ان العبد العاصى امر يوم القاصه بن خجل حتم فاذ ا
 انا دان بد خلقها يقول بسم الله الرحمن الرحيم نضن نضن نضن نضن نضن نضن
 وتعد عنه سبعين الف سنه نضن نضن نضن نضن نضن نضن نضن نضن نضن نضن
 از حضرت پهل روایت کرده اند که فرمود از خدای عز و جل که لیله معراج
 در هشت ویدم این چهار جوی بود که حقیقت در قرآن بنایت اند را
 من نامه نقله فیها النصار و فیها ماء غلیظ اسون و افشار
 من لبن که بنظر طهره و افشار من حنن کذا لکنا و شین
 و النصار من عمل مصفی کون و کمر حری از دهن غریبه بود
 که اگر تمامی دنیا بران قیاس کنند چون سوزن بسوزد و در خجل
 در یابی بجزل کفتم این خبرها ما بن عظمت ارکان می آیند و کجا
 ن می رود که گفت این مقدار میدانم که کوف می رود و لکن نمی دانم
 که از کی می آید ترانه از حقیقت کرامت نسب داشت اگر سوال کنی
 بر تو ظاهر کرده پس می دانی اندیشه بودم که با کجا در سیه و برین

سلام

سلام کرد و او را ان چنان عظمه جنبه کرد که بغیر از حقیقت که عظمش
 کس نداشت و او را با الهی بسیار بود گفت قدم بر بال من بنه و چشم فرار
 کن بن قدم بر بال او نهادم چشم پیش کردم اغلب یک بر بالان کرد
 که وصف ان پنج و اصف عنوان کرد بداران گفت چشم خود کنی
 چون چشم گویدم در خفت دیدم که در زیر آن قبه از کجانه در سفید نرس
 که اگر تمامی دنیا را بر سر انقبه نهند مثل مرغی باشد که بالای کوهی نشیند
 و ان قبه را دری بود از نر جد بسز و فقط بران از ز سرخ و ان چهار جوی
 دیدم که از ان قبه بیرون می آیند بدانان خواستم که باز کردم ان ملک گفت
 چرا دین قبه در می آتی تا بر حقیقت این معنی اطلاع یاب گفت چگونه
 و ایتم که در ان قفل است گفت چنین است دل کلید ان در دست
 شست کفتم ان کرام است گفت بسم الله الرحمن الرحیم چون بن قفل نرس
 رسیدم و ان کله بر نبال راندم فی الحال ان قفل کتده شد و در ان
 قبه در اندم ان چهار جوی را دیدم که از چهار کن ان قبه بیرون می آید
 بدانان خواستم که بیرون آیم املاک گفت که یا محمد صلاه ویدی کفتم
 دیدم گفت بیکو بنیکر که بنور چنانکه بایست ندیده تا قدرت الهی را نشد
 کن چون بیکو نظر کردم و چهار کن ان قبه در هر کن نوشته دیدم
 در بیکر کن بسمه و بود بیکر الله و بر کن بسم الرحمن الرحیم و بر کن
 جهنم الرحیم و جوی آب از جهنم بسم بیرون می آید و جوی سیر
 از جهنم هاء الله و جوی غمرا جهنم بسم الرحمن الرحیم و جوی عمل از جهنم بسم الرحمن الرحیم

کدامی بعضی کفر از نزد ستم است بکنند برای دلی اگر که در وطنی و بعضی دیگر از غرض آن و بعضی دیگر از وطن

بگو بگشاید شد بد او قالوایان رسول الله تقوسنا دون لفلک
 العناء و دما شادون دما الوقاء و الله لا یصل الیک
 و البهن سواد و فینا عرقا یضرب بقر و جلال حن انز
 بدارند آسمان و زمین گزین بندگان تا یک زنده است نیا در کسی برتر است
 حریفی که ایزد نیکبخت است شیب و زنجیر و دمان اوست
 اگر حریف یسند بچشم نکستی نه یسند بیدار تا محرمی
 امام علیه السلام در این دعا فرموده و فرمود جل کم الله عنا خیرا
 پس آنخته جانها و شکسته روانها را برخواستند با کمال صفی حضرت
 اذن گرفته بگذاشتی رفته از غم آنها و در اذن رویدن باقی یکدیگر
 بحضرت امام آمدن یکی را نام عبدالله است و دیگر عبدالرحمن ^{نقار بودند}
 مرحوم سید و روحی فراموش نمیکند جسم امام بر دیده اشک ران ^{نقار بودند} و سینه
 وی آینه حضرت فرمود یابن حنی ما یبکیکم افا الله انی لا ارحم الانس
 ساعد قوی العین ای یاران جان وای برادران و جان برای
 چه گریانید بخدا قسم امید دارم که یک عت دیگر مسرور و شادمان ^{نقار بودند}
 چشم شما بجمال روح خدا و رضای حق تعالی روشن شوند اند و برادر طول ^{نقار بودند}
 کردند یابن فاطمة البتولی جعل الله فداک فدا جانهای بقایان
 قد تر که عوالله ما علی النفسا نیکه بیات آمدن ای برای جان
 خود نمی گرییم هزار همجواری بکنه مری و لکنی نیکه علی نوال
 قد احیط بک و لا نقدر علی ان ینفعنا بلکه کریمه یاری
 عزیز و نسکی تو و جمال تو است که این قوم لعنی تو را ^{نقار بودند}

فقد جاب قودجوان قودارند ما چند نفر را انقدر رفت نیت که دفع
 شد و دفع ضرر از قیام لکریه و در به جرح و دل کبیر بنیاد
 یک ساعت دیگر حال را در جگر خراب بود آه از یک ساعت بعد و اریضه
 از جگر بنیاد اندام که با کل مظهری من فرمود بل من ناص و دیگر کس نبود
 برسد الخ نتم احوال و این را بر این اندام و احوالات نتم و ذکر خواهر
 المجلس الثالث في فضل اسم الله عز وجل
 حرامه و نور اول ما انزلت هذه الآية على ادم قال آمين و ربي
 من العذاب ما دام على قرائتها ثم رفعت فانزلت على ابراهيم
 عليه السلام فتلاها وهو في كهف الخيق فجعل الله عليه المائدة
 و سلاما ثم رفعت بعد فما انزلت الا على سليمان و عيسى
 قالت الملائكة الان تم نال الله ملكك ثم رفعت فانزل الله على محمد
 اية و المقامة و هم يقولون بسم الله الرحمن الرحيم فاذا وضعت ارجلكم
 في الارض فوجدت اعمالهم في تغير البيت و ربي ان اليوم بليلة
 اربع و عشرين ساعة فمن خسر صلوات في خمس ساعات فبقي
 التسعة عشر ساعة لا يستقر بذكر الله و هذه التسعة عشر
 حرا تقع كفان التي توجب الواقعة في تلك التسعة عشر
 تغير الاعمال قال الصادق ع و انما ترك في اقله امر بعض شيئا
 لسم الله الرحمن الرحيم فانه يحسن الله عكرو و عكرو الله و الله
 عليه و يحسنه و صفة نقصه عن تركه قول بسم الله و قد نزل
 عن الله ابن محمد ع امير المؤمنين و بين يده كس فاصره
 بالجلس مجلس عليه قال به حتى سقط على راسه فاصح

الوجه
 البصير

على

عن عظم راسه و سال الدم فامر امير المؤمنين ع بما و فعل عنه
 ذلك الدم قال ادن مني بق نامنه و وضع يده على راسه و قد
 كان يجذب المصا ما لا يصبر له معد و مسح يده عليها و فعل فيها
 حتى اند مل و صار كأنه لم يصيب شيئا فقط ثم قال امير المؤمنين ع
 يا عبد الله المحي الله الذي جعل محي ذنوب شيعتنا في الدنيا
 محيهم لئلا لهم طاعتهم و يستحقوا عليها ما اوجبها فقال عبد الله
 بن محمد يا امير المؤمنين اتا لا تخافون اني فوينا الا في الدنيا قال نعم
 اما سمعت قول رسول الله ص الذي اوجب محي المؤمنين و خصالهم
 ان الله يطهر ذنوب شيعتنا في الدنيا بما يبتليهم من المحن
 و بما يغيره لهم فان الله لم يقول ما اصابكم من مصيبة فما
 كتب اليكم و يعفو عنكم حتى اذا و المقامة توفيت عليهم
 طاعتهم و عبادتهم و ان اعداءهم و اعدائنا يا نعم علي
 طاعة يكون في الدنيا و ان كان لا وزن لها الا في الاخرة و هذا
 حتى اذا و المقامة حملت عليهم ذنوبهم و يخلصهم من كمال و ضياع
 اصحابه و قد قال في كتاب التائب بمرافعة سقط و كان في راسه
 رمان ميثاق كمر بين ربه و بعد له فراز در به امير المؤمنين ع
 فقال عبد الله بن محمد يا امير المؤمنين ع اني تفر
 و عليته فان رايت ان تفرق ذنبي الذي اخطئت به في
 هذا المجلس حتى لا اعود الى ضلتي قال في كل حين حلت
 ان تقول بسم الله الرحمن الرحيم فاعمل الله ذلك بسهولة
 اليه محي ما اصابك انا علمت ان رسول الله ع

منهم

ع الله

الخطبة
المنقولة

عن الله عز وجل كل اهل ذم يبالى لمدين كل اسم الله فيه فهو اهل ذم قلت بلى
باب انت طامع لا انك صاحبها قال اذا خطب لك ولست
على امان او رده انك در مان سياست و سلطنت حضرت سيد الكي جزات
ان ما شئت که در میانها و در تر که دیوان و جنتی او را بکس کردی از آن
معه سلطان و آخر داده و نه لیسند فرود چون در میانها بروید مگر شد بهر سلطان
من داود چون انعام گفتندی از بستر دیوان خلاص نشدندی ای
عزیزان بستان بشنوی که گاه بنام سید و یونان به بدو رسد ای مخلص نام
حضرت سید با بر زبان می آید و سیم آنه بگوید اگر از دربان و بر خطی و بناور دنیا
و از بستر انش و دروغ و از بستر غفرت و بختی و بخت و بخت و بخت و بخت
این از نامه در نام غیر از انان به چه از نامه الله که بخت و بخت
و زود نموی دم سر نیست و زود از نامه او را زانت او را انش گشت
چشم و در دست نه مرا انش سر و سنان را هم انت خوانند او را ز سیدی را
هم انت گویند مگر ان امی که نام خارا دوست می دارند و در زبان می آید
و در زبان و دین خارا هم دوست می دارند و دین از نامه نه انکه مسلم ایم
گویند و نه الله را بکشند الله را گویند بهر غیر از سیدی می خوانند خارا را
بنام دارند نام خارا از زبان می آید و الله را بکشند و زان گفتند
بطله کنند لیکن کنند حفظ امام بن کنند این در چه بد نیست
سفران عصر را ای دو سیرت می آید و لیکن کنند انشیع سالت
سلامی از برای انی مقول بلیم خطی سلام بر سائر اعیان و از نامه غلام
سلام کردن بخت بخت از و صاف او بر هر یک از انان و در خطی انان بای کسار
انعام شاد و کس و بخت و لیکن از و صاف حضرت جنت خارا سلام خارا
است بر اجزاء بدن نظرتن تنها تنها مثل انکه بهر مظهر است سلام بکشند
علیه و بر رخت را و زین علی به از آن مردی مگر بن مستطد و در و

بازگشت

بازگشت این علیه و در مان سر از نامه و در سیم بهر بنش مستطد و در و
علاوه و در خطی از بن علی و هم جنت سلام بر هر جزا از بن انش
هم بکشد و به واقع عود سلام بر سطر او کای گفته میشود السلام علی اهل
الارض و هم بر سطر بکشد و بای بنره کای گفته میشود سلام بر سطر
و کای گفته می شود بر سطر قطعی و کای گفته می شود بر سطر موضع بخت
سلام بر سطر عاقبت سلام و در سلام بر سطر و کای کای گفته
می شود سلام بر سطر و کای سلام بر سطر قطعی و کای سلام بر سطر
و در سلام بر سطر کای سلام داده میشود بر سطر بخت خارا و
و کای بر سطر بختی بختی بختی بختی و کای بر سطر بختی
بدن عوای و عاقبت سلام و کای سلام داده میشود بر سطر قطعی و محمود
بخت و بختی انی و نه و بدی و در دار و کای سلام داده می شود
بر سطر بختی بختی بختی بختی و کای سلام کرده می شود بر بدن و خطی
بخت خود بخود و کای سلام داده میشود بر سطر بختی بختی بختی
هر جزا او را که بخت جنت سلام می دهی پس هر یک از صفات بخت
او را هم بکشد و در سلام واقع می شود سلام بختی که گفته شد سر از زبان گشت
سر از زبان در دست و کای گفته می شود از زبان بر دوز و دوز و دوز و دوز
گفته می شود از زبان بر دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز
کای گفته می شود از زبان بر دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز
و سر از زبان سلام می دهد بر سطر و کای سلام می دهد بر سطر از انان
تسلیم نموی است از سر و بر جنتی که اتفاق نیافته بر سطر و

بازگشت

بارقیا علیہ السلام

در خانه من در شهر کابل
در سال ۱۳۰۲

قص

[illegible]

در دنیا دارم فرمود کدام هست عرض کرد موقوف فرمود من و خدا را
 من عرض کرد فدایت اطفال صغیر خود سال دارم حضرت فرمود یک
 ندارید پدر ایشان شوهر بچه زن من شوکت عرض میکند عمو غم آدمی
 در دنیا از برای اولاد و اطفال است که بگویم و در بر دیگرند و در دنیا
 دارند و خفاش اولاد خود میکنند که پرست می نمایند مثل آنکه خاتم نبی
 چون غم رحیل از ایشان نمود با آنست که بزرگ فرمود نیز مثل مرا بیکدیگر برید
 رسول را چون عجم آوردند و محض صاحبان فرمود آنها را از من از
 برای من بپوشی خودم خفت و در آن شکستیم و بگویم و هر مردی
 از شما بخوانم مگر آنکه که جز درم فطرت کسی او را نداند که از روی او
 خداست من در قبری بود و فاطمه علیها السلام چون می خواست از آن
 عالم حلت کند بر عرض کرد ای پسر عم از دنیا بیروم حضرت اولاد خود
 همراه می برم جان تو جان حسین من بعد از من کسی ایشان را
 نیاند و شبی جمعی بر من روانه کن و کشتن و کشتن با اولاد من
 بپیرایم چنین ای فرزندان یا امام حسن و حسین بگو که خود کرد و امام
 حسن نیز سفارش اولاد من خود نمود و بگوین چون مظلوم که در حبس است
 غمناک بگری کسی ندانست سفارش اولاد و بگوین خود را بگویم فرمود
 اطفال از حق بایستای در شب عاشورا صفت کرد روز عاشورا
 اطفال کرد و وقت میدان رفتن سفارش و وقت اطفال کرد و وقت جان داد
 خواهر را بگو فرستاد و جی را حفظ این می یکی یقین حسین

کوفی

کوفی انقدر کوبی و تا زمانه نزد انقدر سیاه بپوشد من نزد
 که سزاوارم بخود و کوه و کوه بود انقدر بر شتران عربان سوار کرده بودند
 که نزدیک به کشت رسید بودند و فراموش و او را در آنجا می دادند و بگوین
 از آن اطفال و فراموش و او را الحلی الثامن عن ابی جعفر
 ان الله عز وجل لما اخرج ذریة آدم من طهره لیاخذ علیهم
 اللبثات بالذریة له و باللبثات کل بیت فكان اقل من احد له
 علیهم اللبثات بنو نوح علیهم السلام قال الله عز وجل لا دم اظفرها ذری
 قال فظفر آدم الی ذریته و هم ذریة فظفر النمل قال آدم ما ان
 ما اگر ذریة و لا ما حلقه فمات ذریه من باذن لبثات
 علیهم قال الله عز وجل یحب و من لا یحب کون ربیباً و یحب
 برستی و یحبونهم قال آدم یا رب قانی اری بعضی الذی
 اعظم من بعض و بعضی له فو کثیر و بعضی له نور خلیل و بعضی
 لبس له نور فقال الله عز وجل کن ذلک خلقتم لابلوهم فی کل
 حالانهم قال آدم یا رب قانی لی فی الکلام فانکلم قال الله
 نکلم فان روحک من روحی و طبعک من طبعی و کینک من کینی
 قال آدم یا رب فلکنت خلقتهم علی مثال واحد و قد رفی طبعه
 واحد و جبله واحد و اللوان واحد و اعاد واحد و ادره
 سوار و ادری بعضی علی بعضی بل یکن یلهم لحاسد و لا باعفی
 و لا اختلاف فی شی من الایمان قال الله قانی یا آدم روحی
 نطق و بصفت طبعی کلکنت ما اعلم لایه نا

خلقه

مكتبة

[illegible]

مدرسة العلوم
بمكة المكرمة

و من هم
فلم
حظنا

میں

بسیار با این نغمه و فرمود که بپوشان حذر را بطبقات این نواخته
هرم دو دایره ای بنام بیرونی است پس همه را حاضر نموده و جلوس اطاق بیرون
و در نزد آنحضرت با چهره گذاشته شده بود پس یکی را حضرت مبطبت
و یا چینی میاد چون نوبت بان برآمد که کهنه تیره و چوب گذاشته بود رسید
این بزرگوار نظری غصه آورده بان نموده و در یکایک دایره نموده و فرمود بود
که این بیرون و دهن از تیره فرماد در بر رانی گفته رفته و گشته پس این حضرت
ان را شل سیر برادران و دایره ای جو دایره ای و خلعتش را نیز بخوبی
حقه میگردان داده و یکایک باشد از ترم و در بران همه انداخته پس انرا
از حجاب پیر شده و حجاب خود را بکمال اوام نقل نموده و از نه قضیه حذر را با او
از برای اندوختن کرده و از برای صدق رؤای خود تعجب نموده و رفته اند
تذکره است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود اجری را بگریه که بگریه بارو
و دعا کند بر اشخاص آنحضرت و ان اجرد در بران خانه این بزرگوار صدقات
نمود یکی از دوستان آنحضرت و ان اجرد تعجب زبانی گفت از دو اطهار
نمود که حضرت صادق علیه السلام است مفرق الطایفه مانند حسین علیه السلام
چگونه ترا نزد فراد فرستد پس اجرد گفت و ان کلام را آنحضرت عرض داشت
جواب فرمود چنان است که از تو گفته و لیکن ندانسته که حذر زار
بقعه ایست که دعا در ان بقاء سستی بخند و بغض کند از ان جمله
است و دیگر از این عاجز است و باید که اهل بیت را این حق نقل کنند
و هر چه خواهند بخواند و از برای اینها مظهر وجود گردد و این را بخواند
که زبانی نگردد و در روز قیامت از اعیان حضرت جفا خواهد بود و در این

امحکم ما شاء الله ثم تقارنوه وانظر کما کان اولاً صلیتاً الهامیة والکلمة
 عن رجل من اهل البادية قال اعلمک السلام فانما بقلبة عظيمة ولهم بکلمة
 صلیت وبنی بنهم رجل بیده من بل اسود مسیح وصیحه وھی
 بقول ولهم قلیاء علیک یا ولدی یا حسیب تنقسم الالهة الالهة
 ورجل فیه عیفره وھیول یا فرة فواد الحیطة ویا سرمد قلب
 الالهة ویا حسانة قلنی انا الالهة علی المرقی فجل بقول الالهة
 السرمد وروی عن کلام تنقاط علیها من عینها فواذی نصری
 صلیت فجل عظمه وکلاء عالمها اهتلت الارض منها وھی رجال
 وکلاء فواذی من بین تلك النساء تاشرف فخرها وعلیها سائب
 سود وشیکی اصابعها علی راسها وھی تخرج من قلب حرمی و
 الرجال والنساء یکون لکاهنهم ثم تنقسم الالهة الالهة فجل
 بقضی علیها ثم ان رجل من الرجال فزی بنفسه علی الخیة ا
 السرمد وروی عن ب واکلاء السلام علیک یا عزیز الالهة
 السلام علیک یا صلی ویا صلی القفا انا الالهة انحنی الخیة والالهة
 نقول واکلاء فامقوله واعطشانا یا ولدی قتلک وصاعقک
 وھی ركب الماء منقول وھی القفا الخیة ولا واقی حریک
 واکلاء یا ولدی قلنی انا صلی الالهة وکلاء شقیق الالهة الخیة
 فکلم الخیة وکلاء صلی من غیره وھی قول یا امما یا فاطمة ویا اخا
 یا حسی قتلنی وھی القفا وکحوی وعی وھی قلنی وھی شریب
 الماء منقول فیکلم من السلام

وریات الرجال یا رجل من اهل البادية یقول فی نفسه الالهة الالهة

الخیة

الخیة
 عن ابن ابراهیم رایت کرده است و تغییر کرد و صلیت
 الا انسان بالکلیه احساناً حلیته امه که ها و وضعت کرها
 که مراد از احسان رول خاست و مراد بالکلیه حق و حق حق بن بران
 خلیت بنزد که وضعت کردیم انرا که مراد حق حق از مراد خا و مراد خا و
 کردن بر رول و وضعت کردی رول مراد است کردن است که در کمال اناره و کار
 را میگوید صلیت فاطمه سلام الله علیها حضرت حسیب و حاتم بن جبریل حضرت حضرت
 رول و فاطمه بن عرض کرد که بنده شکی خا شریک من بعد مرید و بنده و بنده
 سید برای مولودی که از فاطمه منقول میگوید که میگوید او را است که
 بعد از حضرت و جواب منور بر مردگار سلام بود ایضا و بنده مراد رول
 از فاطمه منقول میگوید و کشته او را است من بعد از من بن امان عیسی عیسی عیسی
 و بنده فاطمه بن فاطمه رسالت کرده و بنده فاطمه بن فاطمه رسالت کرده و بنده
 عیسی بنده رسالت کرده و بنده رسالت کرده و بنده رسالت کرده و بنده
 و او در رول او را است و وضعت را پس مراد رول از فاطمه فاطمه
 عیسی را که جبریل آورده و او اول حضرت فاطمه عیسی کرده و عیسی بنده
 مولودی که بعد از اوست و او را کشته و انرا بنده رسالت کرده و او را رسالت کرده
 و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده
 رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده
 بود بعد حضرت صادق و مراد از او رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده
 مراد رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده
 بنده رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده و او را رسالت کرده

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این ام ایمنی بخبر میسای بود که از راه آمد
بیراث با حجاب سبزه بود و تربیت حضرت کلان کرده بود و غم او بر که بود پس بی
آواز در کمال آواز کرد و بجنبه قدسی تشریف نمود پس ای ام ایمنی که بهم رسید و چون غنچه
غده ای را به پای زینت کرد و اسب را از او بهم رسید پس ای ام ایمنی بر دایره ای از کمر خود
بر او که مطلب میاید ای ام ایمنی عرض کردند ما بخواهیم از ریش که نشسته اند بی
ناقص هیچ مشکل کرد و در هیچ خواب نکرده پس حضرت کسی را فرستاد و مطلب
ای ام ایمنی چون حاضر شد حضرت فرمود چرا چشمهای تریاکی بر نهاده ای ای
زاده امی بنزد من و دیگر سبزه که نور در شب میگیرد بپوشیده چون تو را بگریه آورده
است عرض کرد ما بخواهیم از خواب عظیم سبزی دیدم و بپوشیده در شب
در کمر بودم حضرت از نور بیان ما خواب خدا را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خدا و رسول اعلم باشند ای ام ایمنی عرض کرد عظمی ترین که گفتیم نام این حضرت
فرمود که خواب از خوابی نیست که در ده بی نیاید بچشم رسول خدا ام ایمنی عرض کرد
که در شب در خواب دیدم که گویا بعضی از اعضای تو از خانه نرفته است در
خانه من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خواب تو بنویس و اگر با او ای ام ایمنی از خانه بیرون
شد و او را تربیت میکنی پس بعضی از اعضای من در خانه تو نیستند چون اگر در
خواب دیدم از خواب تو که در خانه روز هفت نرفته ای که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
او را رسانیدند و بودن روی کسی نفقه تصدق فرمود و بچشم او عقیده کرد
ایم ایمنی امام حسین علیه السلام را بعد از روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت آورد
حضرت رسول فرمود در خانه نبی مثل من قول ای ام ایمنی ای ام ایمنی که ما بخواهیم
تو بپوش ای ام ایمنی که در روز حضرت رسول که بدین حضرت فاطمه آمد و ما
نزد آن حضرت بپوش ای حضرت ساحت و حضرت ابوالفضل علی بن ابی طالب خدا آورد و من

کاشه از سر و سکه آوردیم و با محضرت ابرار المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین از امامان خود
خودند و حضرت ابوالفتح آب آورد و حضرت رسول دست مبارک داشت و
بر روی خود کشید و فطری از روی سر روی دی موی این بزرگواران انگشت بیض
آشنان کرد پس رویی بقیه قلبه آورد و دست مبارک بر پیشانی نهاده و حضرت
کریم از حضرت بلند شد و چون سر را خم برداشت مانند زبان شک از روی مبارک
میرفت و امامت سبب نداده اهل بیت کرد پس حضرت ابرار المؤمنین علیه السلام
و حضرت فاطمه از حضرت از سبب خلقت محال نمود حضرت فرمود که چون من از
اجتماع شما جدا گردیدم هر چهل سال من و کعبه حقیقه بر سر دی تو طعمه گردید و خود
بر فرجام گردانیده و معجزه فرمود که آب این با فرزندان و پیوسته این در دست باقی
ماند و میان تو و این جدا میگفتند و لکن بلا ای بی بابی خواه
رسیده و مکارهای این را خواهد داشت از دست جماعتی که ادعا میکنند که
از امت توید و خدا و رسول از این بیزارند و اهل بیت تو باقی رسیده بزرگوار
در مکان و قریب این از یکدیگر دور هستند و حقیقت این مصیبت از برای
این انتخاب کرده است پس خدا را بگویند و بعضی از اراضی خود را بخرید
عرض کرد ای محمد برادر تو خدا عظم و مغلوب است تو خواهد کرد و اینکه دست شستن
از این اهل ذکر را در جهنم شهادت خواهد رسید و این فرزندان تو را با تو دوست
خود موی جسی کشیده خواهد شد و من کردی از فرزندان و اهل بیت تو و مکان است
تو در آن بازگشت در زمین که اگر بگویند و سبب بلند اندوه و بلا بر ایشان تو بود
و دشمنان تو را با تو بسیار خواهد شد و در روزی که رب و رحمت از تو نهایت ندارد
و آن زمین که با کثرین بعضی از زمین است و رحمت آن از زمین بعضی از زمین
بیشتر است و آن از زمینهای گمشده است و چون برسد از تو که سبط
تو حسین و اهل او از تو رسیده شوند و ای که گفته باین که اگر خدا غفر

ولعلت جميع اطراف منین بطرفه در آید و کوهها بیکدیگر آیند و بسیار گردد و خطرات
 آنها در این ایام ظاهر خواهد گردید و آسمانها و ابلهها بطرفه واضطراب خواهند
 آمد از روی غضب بخودن از برای تو و درین تو و از برای عظیم شدن جنگ
 حریت تو و از برای بدی ملکات تو که خواهند را در بیک جنگ حریت درین و
 حریت تو و هر یک از آنها و زمین و دریا و مخلوقات که در آنهاست اذن می
 طلبند از خدا و برای اهل بیت مظلوم و ضعیف و که حجت خداست بر خلق
 بعد از تو پس حقیقتا و می کنند بیوی آسمانها و زمین و کوهها و دریا و هر چه
 در آنهاست که هم خداوند و پادشاه قادری که گزیده از دست من بدینی
 رود و امتنع کنند مرا عاجز انگیزد و از هر که خوارم انتقام تو را بکشید
 بعزت و جلالت خودم سوگو کند که غلبه کنم کیست را از زنده بفرماید و برگرداند مرا کشته
 و جنگ حریت او نموده است و عزت او را بقتل آورده است و بعد از این
 او را شکسته است و هم بر اهل او کرده است چنان عذاب که احدی از عباد تو
 چنان عذاب نگردد پس در وقت محرومی آمد هر که در هر چه در آسمانها و زمینها
 باشد و لغت کنند هر یک یک ظلم بر عزت تو کرده است و جنگ حریت از احکام
 شمرده است و چون انکه در سعادت بیوی شد است شستند حقیقتی
 بدست خود قیض ارواح این را نماید و از آسمان بهشت را که چندی بود
 آینه با طوفانی از باقیات در خرد که محو آید حیات بشود و با خود می ماند
 حقه از حقیقتی است و عطای بیست را و آن در بهشتی عظمه را با آن آب
 بشویند و با آن حل کنند و آن عطر را حقیقت نمایند و ملائکه صفه صرف
 بر این می نهند و حقیقتا کرده می را با یکدیگر که آن را و آن آنها را بکنند
 و با آن خونها بکنند و در وقت سرنگ نباشند آن بدنها را دفن کنند و عظمه
 را می تو سبب شده و آن حواری بکنند که است تا بماند برای اهل حق و بی بی
 بآن ستمکاری نماند و در هر شبانه روزی صد هزار ملک از آسمان می فرود آید

و بر دوران قضا و حظ می کشند و صلوات فرستند بر او و تسبیح کنند
 خدا را نزد آن جزو طلب امرش کنان نمایند برای زیارت کنند
 او می نویسد نامه ای اشقی می را که زیارت او می آیند از امر تو برای
 تقریر چنین نبوی خدا و بیوی تو و می نویسد نامه ای پدر این این
 و عا و بر و بدایت را و داغ می که گزارد بر او می این این بدی عا
 و ز عرس رحمت که نیست را از هر که برین نهاد و بر سر برین این و چون از
 قیامت می رود ای این می رسد خدا را نزد این داغ می که در بار او
 آن می فرماید و می شناسد اهل محراب این را با آن نور و کویا می بیند
 که تو در میان من و یحیی و عیسی و علی و سیدش روی مایه باشند و عدد در پیش
 از ملائکه خدا مایه می شد و با بر می چینم از میان اهل محرابش می را که
 اذاع در روی این می سیاهند تا اینکه حقیقتا نجات دهد این را
 از حوائج روز و شد آن دانی است حکم خدا و عطای او را برای یک
 زیارت کند و بفرماید یا محمد یا قاسم یا قمر یا قمر و یا چه محض رضای
 و کرده می که لازم کرده است برای آن لغت و خط حقیقتا سعی خواهند
 نمود و در محو کردن آن لغت و بر طر فکرون علامت آن و خدا نخواهد
 که اوست پس رسول خدا فرمود این مطالب مرا بگویند و آوردند زید و حاتم
 فرمود چون این علم من بر مردم ضربت زد و امر مرا در محراب من چه
 نمودم عرض کردم یا ابد حق تعالی ام ایمن بکن و کنگر و در جهان
 ام ایمن بن چنین و چنین گفت و بگویم که از جانب شما می فرمودند

الحاصل الثاني عشر في علم النفس ان الانسان وينا برزخيت وفاقه كنه حقيقته
مستول منه حقا صغرى فاولان علم كبر و اسما و است علمين و ام العلم اذ
كوده لربال خاصه علمه كنه استقله ان علم كنه حقيقته اراه و مراد كنه
علم السمع و اكر است فرما بر حقيقته فاطم سولم انه علمها چون بهكام و
حل اخفرت كنه وحي و در است بر در و دكا رسوب ليا كنه و اودى سبب از
حور عين است و ابل سبب بر وقت كنه كنه نظر غايبه بجز نيكو كنه نظر
سكننده بليا و از بر اس او است مضافه بر از كنه و مضافه بر از قصر
و مضافه بر از مقصده و مضافه بر از غرضه كنه سلكنده با و حاور و موجدان
و قصر ليا انا است از بر قصرى كنه در سبب است و در وقت كنه

حج

ان اخذ النيران على اهلها كرامة صالحة وله الحمد

ع
۱۲ و حی محمد
محمد بن علی بن
محمد بن علی بن
محمد بن علی بن
محمد بن علی بن

[illegible]

فان فتح محض من مخرج مظلوم مقتول که ای دریاچه های
 نام و اندوه میسید و اظهار محبت و محبت و رانها می باشد
 و نزد پسران از بان عقول و ظلم و فقر و محنت از مخرج مظلوم می شود که ای
 ملک و مظلوم که وقت و ملاوت که قضاوت از خاک کرد و بر دل خدا داد
 بر مظلوم خودی قدری از آن زنت مطهره بر رانها پس که زنت مطهره خود مانده
 و رانها پس که که از آنکه آن زنت مطهره را بدیده و حرکت حق و کی مکار
 شدت جانی و باقی چون غریز فاطمه را کشتند و بر رانهای کشته
 زنده یک از مظلوم خودی این سر و سینه زنی از آسمان بر زمین آمد
 و در دریا فرو رفت و در محراب بر و دل هم زود فریاد کرد یا اهل الهی
 البسوا قمیصا لانی فان فی الزبول عقول ای ستمگران دریا که ای
 نام و در کشید بر ستمگر میسر میفرمایند ای زنجیر کردن و انداختن
 کرد خدا به زنت خویش سینه اندام مایه بردن و خود را بکن کردن
 نشان رفت در بر آسمانی که رسید و خودی بر کشید و بر کشید
 داد و بقی مایه بر زمین آمد و رفت سر و سر زنده ای زنجیر کردن
 میفرماد چنانکه نام و زان میفرماید ای زنجیر کردن و تمام ناعلیت عیسی
 قبر حق که الرسول متعالت الیه بالذات مع الهطول قائل
 یا رسول الله قتل سبطك وقتالك واستیبع اهلک
 و خمالک اهلک که ای بیک بران عرض کرد یا رسول الله ای خداوند
 و حضرت را کشته جوان مرا بکون غنشت اهل بیت را خداوند
 فانزع الرسول و کن قلبه للهول و انزع و حش از بر دل و کشتن
 کشت و در آن راه و من شکست پس ای دو در دنیا و هیفای ملکای که میفرماید
 و در آن بتوزیت خانه را کشتند و در ستمی به میزدادند چنانکه میفرماید

و سلبت جسدک و لا یطعمک و لا یسقیک

انی

و عزاه لك الملائكة و الالهیاء این جبرئیل برید و بجزیب و بخت
 بک اهلک از هزار و هشتاد و هشت بار و فلان رت و عزای ترا گرفت و بخت
 ای زنجیر کردن بر یک مجلس حق و در کشند که مکرر و این نیز خانه ای از آن می
 رفتند چنانکه میفرماید و اختلافت جسد الملائكة المقربین تقریب
 ایاک ای المؤمنین و اقیمت لك المائم فی اعلى علیین و لطبت
 علیک الخ و الی این نیز زنجیر کردن و بفرموده و فاطمه عرض
 ترا نکردند و بفرموده تمام آسمانها عزای تو سر بر آمد و بکشت آسمانها
 و الجنان و قتلها و الهضاب و انظارها و النجار و قتلها
 و مکت و سلبا و الجنان و دولتها و البیت و المقام و المعبر
 و الحرم و الحل و الاحرام و ایها پدر گریسته میفرمود و فاطمه علیهم السلام
 و از ستمگر ای شیعیان نمی فرماید چرا کینه بر حسب بر نیاید لطیف
 ایام حق را یا ایام ترنایان را سر ستمگران به بد میاید برودند
 میفرماید ای زنجیر کردن و فاطمه زهرا را کشتند و سر ستمگران
 تمام خواص و قریب و آندند نهادن از دور نمایان نمایند از دشمنانی
 که آندند اگر بکشید و میفرماید ایها بجهنم ایها و اوت آوند ملاکوت
 ایام سار آندند و بجز بعد حق آندند و علی حمله آندند بجز بر سر آندند
 و من علی بکرم و بکرمه و بکرمه آندند و بکرمه آندند و بکرمه آندند
 و قریب و سلبی اهلک کا العبد و ضعیف و لا یطعمک و لا یسقیک
 و قتل و الاطیایات تلغ و هو هضم حن الهضرات و قتل
 و ارازی و الضلای این بهم مغلوله الی الاعناق و کشت
 بهم و الاسواق الی ارام و الی ارام و الی ارام و الی ارام
 و سب که کینه و الحرات و الاصل فوق از کس نباشد و این

انی

هزار تک و دفع و دایم افتادند و تا روز قیامت سبزه را می باریدند
 الا لعرض المجید اخذت قوامه العدة المتدینة
 بلکه هرگز که رسیده بودم و دستهای عرضی عذاب مرده در آمد
 و آهسته من دهنش عرض الجبل قل لا الله ما سکت
 او دی به المیل جل الآله علی الخزن بالغة
 لکن قبلها هوا حزنة جلال روح ام حین و عرضی نماند
 و الله سبحانه و تعالی ربانی که است جلال زینت کردن حدیث امام
 بلکه عظم آن بدن پاره پاره زینت بر کرد و مانند که تا چند صفت می کرد
 و آن ان مصداق امام مبین از بدنهای و با حق افاضی و بر بدن نکست
 و بدن انکس و جدا کردن از دست و پیردن بکاف که روز هم سبای خاکسپاری
 و بعد از روز هم مانده بمانی بر بدن چنانکه درین المرحله عظمی نقل کنند که امام
 هر روز بدن مانده تا چند روز و در زمانه بعد از سه روز مانده بود و از آنکه
الحال السادس مناقب عدل بن حاکم که ظاهر کرد
 با حضرت رسول الله صمدی جمال جهان از آن منسل ماه شصت هجری بود
 پس بعد از این عرضی بر خاسته عرضی رسانید که با رسول الله
 جنبش من نور که در حال سبک است بهی کلم فرمودند و در وقت است که از
 جانب سلفه رسید و عرضی برادر و بنی هم می بود تا بعد از ختم فاکتور
 و بعد از آنکه خدوید یک ترویج نزد عیسا فاطمه که در زمان حیات خود را بر سر
 و از سوره فو را پس حال کلام بر قدامی که سبب مناره قبلی اهل بیت من
 و ای دگر از آنکه هر که عظمی از روز خود و بعد از که قیاس را یکم وقت

در این روز که امام از کعبه از آنکه است و در این روز که امام از کعبه از آنکه است

برپاورد

برآمد تا که عظمی در میان خلقی پس منی عظمی عظمی منی مکرر
 تا اینکه در دانه سرور در آن کعبه است و از وی رفته او از آنکه سبب
 برادر منی و بر عظمی و در قدام منی است از وی در دانه منی است و از آنکه
 منی در دانه منی و در دانه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 و در دانه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 که وقتی رسول خدا را داخل خانه ابراهیم منی است و در حاکم که عرضی بود
 و بعد از از وی سبک منی که هر روز و سلام کرد بر آنکه منی است و از آنکه منی است
 ابراهیم منی عرض کرد که هرگز منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 چنین منی است و در حاکم که هرگز منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 یا که منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 هر سانه و منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 بهشت منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 و در دست خود از طرف آسمان بلند نمود و عرض کرد ای خدای مکرر
 پس که من نصف منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 سلام الله علیه عرض کرد ای برادر دلم منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 کلام را فرمود و حضرت امام حسین نیز منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 و فرمود شما که منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است
 منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است و از آنکه منی است

تاریخ احمدیہ

جلال فرمود شما این کرم تر نیستید من آنرا هم که آنرا شنیده و صحبت
 کرده‌ام و چند مرتبه در دیدار حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام صحبت کرده و در آن
 بان تا روزه‌های حضورش در مجلس غایت که تری او نیز در روایت می‌کنند که در آن
 مقام قطعی فرمود پس حسین علیه السلام فرمودند و در میان آن دو برای
 سفر می‌آمدند و می‌آفتابند پس پیغمبر صدام تا نازل شد از من پس آنها را روزه
 و کائنات آنها را در دست خود در فرموده صدق است اما آنرا که می‌آورد و او که گفته
 نظر است این حدیث الصبیح عیسی بن و بعضی آن نقل کرده
 مطلق حدیث و در بعضی نیز نقل کرده و در بعضی آن نقل کرده
 سکندری می‌فرموده بود که در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 آن خود روایت می‌کنند که در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 حسین علیه السلام گفته و در جوابی که آن فرموده و در آن حدیث
 می‌فرموده فوق حدیث پس در آن حدیث تا بی مبارک بعد از آن
 کائنات پس می‌فرمود که در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 دیگر فرموده و در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 گویند و در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 و حضرت قطعه بعد از آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 ما چنان می‌فرمود که در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 واجب الله فی الله و لا ینال ذال الله بنی
 و بعد از آن حدیث می‌فرمود الله بنی و در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 محبت سیدنا یحیی و امیر المؤمنین می‌فرمود و در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن
 محبت اولاد که در آن حدیث خود را قطع نموده و این را در آن

تجارت

وكانت ام الفضل ترضعها وتقول

موقوفه دارالعلوم دیوبند

صالح بن صالح

[illegible]

169

من بعد ازین پس آنحضرت القاسم فرمود بسوی ما و فرمود که خدا
 صبر و پایداری که در این دنیا که باقی ماند و به سینه آنکه زبانی واقع
 شود پس کریم و ناله آنحضرت بلند شد و میفرمود که خدا صبر و پایداری
 این شیعیان مراد شیعیان پدر و مادر ایشان را که بعد ازین من است
 از آنچه این دو نور دیده و علم ملاقات میکنند پس ما را از خودیم که از
 آنحضرت سوال نمایم که نگاه آنحضرت حسین را بکنار خود خواند و امام
 حسن را بران راست نشاند و امام حسین را بران چپ و فرمود
 باب الیها و اقی امکا پس و آن مبارک خود را بران بجا
 آه چش گذاشته و مدت طولانی بودید وی بوسید و اشکهای او
 بر روی سریش میریخت پس کلوی امام حسین را بوسید و دست
 و آن خود را بر کلوی او گذاشته بود و گریه می کرد و اشکهایش بر روی
 منویش جاری بود و ما از گریه آنحضرت بگریه در آیدیم و سبیل فرا
 می داشتیم پس حضرت امام حسین را گریه کنان بنزد مادر خود نیت
 می کردیم زاده می نمود و چون خاتون قیامت آن جناب را گریه می
 از چش اشکهای بزمی آنحضرت را با سینه پاک کرد فرمود خداوند
 اشد عاید میکند در دست بقای تو باد چرا که میسکین پس گریه آنحضرت
 بیشتر شد و حضرت فاطمه از گریه او بگریه درآمد و فرمود ای محمد چشم من و
 ای کوه دل من و ای جان من و ای روح روان من چرا که میسکین خدا چهره
 ترا گریه مرا خورده و سبب گریه خود حضرت امام حسین را جواب داد خاتون

قیامت

قیامت فرمود چنان بر تو و چنان بر تو که از این پدر و مادر دیده
 بگو که چرا که میسکین آنحضرت گفت یا امواته حق بی شکست حق
 کشته تو ددی ایله در جان جدم من ازین طول شده بجهت کثرت
 مرد من برادر حضرت فاطمه فرمود حق الله نفسی لما طامد و استخوان
 من با و برای چه از طول شده آنحضرت گفت ای مادر جان که من
 برادرم حسن را هم به نزد جد بزرگوار خود و اصحاب و در کرد و آورده
 پس برادرم حسن را طلبید و بران راست خودت نشاند و مرا
 طلب خود و بران چپ خودت نشاند باین هم راضی شد تا آنکه
 زان او را بوسید و زان مرا بوسید و کلوی مرا بوسید اگر چه من
 ازین طول گشته میبایست شکر برادرم زان مرا بوسید ای مادر جان
 و آن مرا بپوش که ای مادران چیزی هست که چشم از آن گراهند و گشته
 حضرت فاطمه فرمود بنما قسم که در آن تو چیزی را خوش نیست و در
 دل جز تو بعد از خودی از بعضی دوست آنحضرت گفت بلکه بعد از محمد
 و گریه این اعراض از چپ خاتون قیامت آنحضرت را باین گفتم
 شکر می داد که ای نور دیده مگر نشنیده ام که جنت میفرمود حشمت
 حق وانا من حسین و من اذی دشمنه من حسین رفت
 اذان و مکر ریده ام که تو را بدوش خود سوار کرده میفرمود آلا
 و من احب حسینا فقد احب حق ایفرزهر قسم که مرا که بر تو
 روزی در گمراهه کریم میکردی و آنحضرت برادر خود من گرفت و شنید

صای کریم تو را پس داخل حجره من شد فرمود با فاطمه سیدت فاطمه
 فان بکاء ثوبی و در دهنی آنحضرت دید که نوکر من کنی و فرمود
 یا فاطمه سکنید لان لک لکة تنادى من مکانه و وقت
 دو وقت تو بار نشستی از جبرئیل درخواست نمود که تو بدین بجهت تو بیاورد
 امروز دیده ایا کواطر نداری روزی را که تو در ابدت با یکدیگر در خدمت
 آنحضرت کنی بیکدیگر نیتید و آنحضرت فرمود ایضا الحسن من کلمتی
 بدر بر زکوار چگونه جرات میدی بر زکوار را بر کجاست فرمود این خبر من
 جبرئیل است من گویم ایضا الحسن پس چگونه ایضاً از تو عمل کند
 لکن با یکدیگر جرات بدم پس حضرت فاطمه دست تخیل گرفت و
 هر دو دیگر نیتید و جادو عصمت بر سر کرد و از خیا جانش او از زیر پای
 او کشید و پسند و منوجه میگردید این عباس میگوید با چون حضرت فاطمه
 دیدیم هر یک از ما با جبهه از نوای مسجد بنیان کردم کرامت از پیش علی السلام
 چون پیغمبر حضرت فاطمه و امام حسین را دیده آه سر و از زول بر در کشید
 و اشک زدیدی حضرت فاطمه روان بود و با سینه مبارک خود بر
 می نمود گفت السلام علیک یا ابنا حضرت فرمود و علی السلام
یا فاطمه و رحمة الله و بکاء حضرت فاطمه عرض کرد ای سید عالم
 چگونه اشکسته خاطر فرمودی ایام فرمودی که حسین کما به من است
 که از برای خویش اولادت بدم ایام فرموده که الحسن و الحسن
والا الحسن ایام فرموده استم والحیدر الحیدر من الحسن پیغمبر و فرمود
 بنی عرض کرد پس چرا پیغمبر او را مانع بوسیدن حسن و احوال

اولاد

او را این جبهه که بر یکدیگر هر چه او را ساکت میکنم ساکت نمی شود
 و هر چه او را تسلی میدهم تسلی نمی یابد و هرگاه سکیم اگر چه بوسه میخورم
 حضرت فرمود یا ابنا هذی است اخوات علیک اذا سعه و یکدیگر
 علیک و یکدیگر قلبک فاطمه عرض کرد یعنی تو را بر زکوار که اگر از
 از من محقق مدار پس رسول خدا را گرفت و فرمود انا الله
و احبون ای خبر مرا جبرئیل از جانب تخیل خود ادبست که ان
الحسن بموت صم و انتم و جبهه له اسعها جعل علیک
الاشعث بن القیس الکوفی پس عرض کرد بر سریم آه و الحیدر
 حیدر و السیف الممرب و الحیدر الضبابی الکوفی هم فسمعه
 بعد تخیل موضع سخن پس فاطمه گریست گریستن سیدین و از پرده
 جگر ناله و فریاد برآورد و میگریه و آیدیم و فاطمه پنج بر روی خود میزد و گاه
 سینه را بر سر خود و زمان مهاجر و انفس جگر بر دور او میزد و صدای
 خود را بگریه بلند نموده و جان میفروخته و میگریه و آیدیم که سید عالم که در ادب بود
 بلرزه درآید و ما جان خيال نمیدیم که صدای گریه حیثان نیز می آید
 شیوه چه زنده بود یعنی پیغمبر و از این فاطمه اگر چه بر روی میدی حسین را
 با دهن جرح و زحاک نمیدانند و ختم صیت فاطمه عرض کرد که بت پیغمبر
 بای ارض صید دهد فی اللد نیت ادم علیها قال فی ارض
 نتمی کربلا حضرت فاطمه عرض کرد بای فرماید که سبب قتل او هم
 فرمود پس حضرت پیغمبر گریست و فرمود این طمعه صیت و عظیم تر است

بقا طر نمود از بر خنای نه و بکده شکر بود پس حضرت امام حسین علیه السلام
 خبر از کار خود کرد و عرض نمود با جدان صاحب بن محمد بن ابی بن شافقت
 می فرماید فرزندم حقیقت شفاعت را بین داده است من در روز
 قیامت گناه کاران اینان را شفاعت می نمایم پس نظر بجا بنابر این
 کرد و عرض نمود ای علی قیام تو چه بایست که من و فرزندم سر را
 سیاه عرض کرد که خود هست من در روز عظمی اگر آب بنمایم مگر آن را
 بعد می بردم خود کرده و عرض نمود ای برادر جان حسن تو چه چیز بایست
 لطیف می بینی امام حسن فرمود بخت تو قسم ای برادر که من داخل شد
 نمی شوم مگر آن آب بختی تو چه مادر کرد و گفت ای مادر تو چه چیز بایست
 علی می فرماید حضرت عاقل فرزند حضرت برادر دکان قسم و بخت بر پدرم
 که برادر هست می ایستم می بر آن دکان بر زن آن و طلب می کنم از
 پروردگار که مگر آب را و از شفاعت علی بن داخل هست می
 شوم پس حضرت امام حسن فرمود بختی خبر از کارم دید علی را بر
 که طلب می کنم از پروردگار که مگر آنکه قهرای این را در بخت برادر قهر من
 کرد اندر هیچ نفس من و فرزندم و مادر من و پدر من و بخت خود
 از یکی از فتنه و مهری خود مرزا بختی نام از اهل اهل گفت که بختی در
 خراب دیدم که علقه مجلسی در حسن شریف کرد و منقول در پیش است
 در طاق الصفا که سمت مشرق حرم است و از دکانی از اهل علم
 حاضر هستند بنده از دکانی بوی عطر نمود و چون خواست شروع
 بکردار مصیبت شد امام نامه شخصی نزد مجلسی آمد گفت صدقه می گوی

در بنای

از نانی چنان بیکسند از عاقل و شافقت کرد

فاطمه را سلام داد علی علیه السلام که از دکان فرزند منمیدم و در کشید
 پس آن صدقه کبری حسن بنی بر دین زد و آن شریف بود
 در کاران سرافرازی نمود و حسن و اخلاق با برادران است تمام
 مصیبت یعقوب ان الوقت صعب علی الفت
 مفارقة الاحباب والله اصعب انما حزن بود
 بلبل بر شمع کلر بوسان شرح میداد از فراق و دست
 گفت چیزی تلخ در این جهان از جدان نیست زد آلمان
 از جدان میزد و دها خراب آتش بجزان کند ما یک
 در زمین کرنا شاه شهید چون دکان کودکان شقی ندید
 چون تو می آید از جدان روى سرگرداند سوس و خزان
 و خرمی را باغبان نزدیکیه چونکه با تو بود بر اوقات نه
 زانین مهر کس یک کرد زانین دل را خیز بر اندر کرد
 گفت ای کای جهان بختی کنی آتش دل این غم روشن کنی
 حرم جبری تو خدای و بختی بخت اند که توانی کسبت
 به پدر را کرد و داری نه بخت سوزان را عزا داری حزن
 بسطول جدی با یکسند ناعلی صفا لکاء از طعام و هان
 المجلس الساع عشری اعدا بر من ابطله ارحم بادیکن یا انا الله
 بخلام اسد بخیلم بخل لدن قبل سبیا در بین الحیة حضرت
 بختی را بخت کند حسی را و بخت کند او را که او سید است
 رسید جوانان بخت و سبیه می بین زکریاست در جمع ایلان

نشین این مصیبت یحیی بن زکریا از عهد بیرون آورده و حکیم
 آورده کرد و کشتن او را او هرگز نبرد و نه علقه داشت و نه عیال
 و نه اطفال اما یحیی بن زکریا از عهد بیرون آمد و سقطت و چهار
 طایفه توان داشت چهار نفر اطفال هم جوان و شکام و تنها
 این را در میان جماعت بسیار از دشمنان گذارست
 هر یک فریاد می نمود و می میگفت ما را یک می بیند اینها را
 ساکت می نمود و می فرمود که بگردان قتل آمد و دختر را زود
 بفرست زنش از دهنال بر سرید مردی یا بای وی می گفتند
 و زنهایش را می برد و فریاد می کرد و او وحشی تا
 و غولاده و استعجاب است و اما آنکه از حضرت است و او را
 و او را می کشید و بای وی مردی خواند و سطل بودی
 یحیی بن زکریا در طشت فرج کرد و نه افتاد از خون وی بر
 روی زمین مگر قطره که او هم سالی چند جریید اما آنکه بی
 اسرائیل را بکشد و نزد او وحشی مظلوم بر روی زمین گشتند
 او را و خاک آلوده گشت خون مظهر مملعتی او بر روی
 زمین ریخت مگر قطرات چند که او را بدست مبارک گرفته
 و بوی روی خود را می نمود و بای بنوی را می انداخت
 و قطره از او بر زمین ریخت و اگر نمی جکید بر زمین باز می انداخت
 بلکه می نمود یحیی بن زکریا را بیگفت که در سر او را جدا کرده
 نای غریب را به دو افزه فرست بر می رانند و کراشتند
 سرحدی را به سر زدن و آن کشتن خدا یحیی و حبی علیه السلام
 چنانکه در کتب ایشان در قصه و حال ایشان حضرت باقر علیه السلام

درند که تخم و سقطت خدا بر کف بر نه بود که هر که می گفت
 یا دیت می شنید بیک یا یحیی ^{علیه السلام} و حضرت جبرئیل هم راه میرفت با
 این بنی است که اگر بفرموده می رسید و از این کند و حجت و
 این گفت من خود را از دی نهان کردم و او طولانی نمود تا هر دو
 رسیدیم او را که ما را می کرد و میگفت
 یا دیت یا دیت انت مولاه ^{تأویع عیبک الیک ملجاء}
 یا ذا الجلال ^{طوبی لمن کنت انت مولاه}
 طوبی لمن کان ^{طوبی لمن کان} یا دیتا ^{یا دیتا}
 و ما نه علقه ^{و ما نه علقه} و لا سقطه ^{و لا سقطه}
 ایا افسحک بقه ^{ایا افسحک بقه} و غصده ^{و غصده}

الخلیف الناصر عمر اعظمه من الطاهر ارحم بالعباد
 امنوا قوا انکم و اولادکم نازل و قد هاهنا الناس و الحارة
 علیها ملائکه فلا تملکوا لایحیی الله ما ارحم و یصلون

جناح جبرائیل و هانان الله اباهما و ازین بهافان الیوم
 يوم الزنده كلفه كتب و بعضی ایام حسنین به بنزد خود
 اند و بعضی بودند باجه امرو روز عید است و اطفال عرب پس
 نودارند و باجهت تو ایام و عیدی میگوایم از جانب شما میگوایم مگر
 پس نمی و در وقت به نزد انحضرت رسید خود که لایق این
 باشد پس انحضرت متفکر گردید جبرئیل و هانان نازل شد و در حق سفید
 از بهشت آورد و انحضرت لب بر سر در شد و فرمود ای بنده خدا ای اهل
 بهشت بیاید که خدایت قدرت بدست خود در عالم غیب بجهت شما حاضر
 و در حق پس چون دید که این صفت نصیب است عرض کرد باجه
 اطفال عرب جاهای نیکین دارند و احاطه رنگین می خورم حضرت
 بطرف فرمودند تا که جبرئیل نازل شد و گفت تا طاعت و در بعضی حاضر فرمود
 پس جبرئیل تبیر غایت و بجز نیست تا یک بیاید تا انکه حلقه امام حسن
 سر شد چنانکه خواهی کرد با دوداد و حلقه امام علی مانند بخت سر
 ست چنانکه خواهی نمود و با دوداد و سبزه و نیز دوداد خود بختند
 و بجز نباشد سرورند در وقت و است حسینی عرض کرد باجه اطفال
 عرب را تا جهاد دارند که برای برادری شوند و ما ندارم و ما فاقه میگوایم
 حضرت فرمود در کانی حق بیاید من فاقه را میگویم پس یک را
 گفت بر روی راست خود بند یک را بر روی چپ می کشند
 باجه نهفتی اطفال هم را دارند که این در دست میگیرند
 که ما را فاقه ما را را که اگر برای خود را دست امام حسن را بود
 یک را دست امام حسن فرمود این ما را فاقه را عرض کرد که اگر از
 حضرت ای اطفال عرب حق میگویند حضرت روی یک یک با امام

می

حسن می کرد و گفت الحق الحق و در خود با امام حسن و فرمود انقضی انقضی
 پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که جبرئیل را باجه هم و هر یک بنده که جبرئیل
 آتش خورشید سرور آه بیدار است اینها بنشین حسین را که هر یک را در وقت
 خبر فاست با برضیاف را با دای که خاطر بر کس سرور است آه بنشین
 در زمین که کوفی بر می ایستاده است بنزد اطراف او و اهل و عیال و کس
 تا سبب نورا احب باقی بر سر از و آب ن فرمود یا اهل و عیال
 الصحن و اهل اللیل جاکم و الحجب بافتکم فلیس المطلب
 غیر ای کس که بپروان من بیکرید این سب را شتران سواری
 و بر این جا نهی خود را از ترک انکسر که این کرده میگویند چنین نیست
 و هرگاه بکشند مرا اندیشه کشند در این سب بر این سر خود را هر که
 خدا را ما انتم فی حل و سعه من بعضی و بعضی الذی
 عاهد بحرف پس برادران دایل و اهل بر یکسان گفتند
 والله یا سیدنا یا ابا عبد الله لا نحن لئنا انما
 سزاوار که ای عزیز عالم هر که ما را را حاکم فرم و الله لا قال الناس
 تو که امامهم و سیدهم و کبیرهم و حق و حق قتل و سیدینا
 و بین الله عن لا ولا خذلت او قتل و ذلت و الله خیر
 گویند که امام و بزرگ و سید خود را تنها گذاشته حق گفته شد و با امام
 بیایند خود و خدا بیایند خود و فرمود که ای کس تو را گفته بودم در مقابل تو قتل
 لهم یا قوم انی علی اقل و تقتلون کلکم معی ولا یبقی منکم
 واحد پس بابتان فرمود انهم بر یکسان و با امام می کشند و مرا را حاکم فرم
 بر همه است و می ماند از این بکنفر عرض کردند اهل الله

از جبرئیل
 الی حضرت امام
 خراسانی و

الذی اگر ما نبصرک و بشرنا بالقتل اولاد من ان
 نکون معک فی درختک باین رسول الله گفتند
 محمد خدای را که کرامی داشت ما را بیاری و نصرت تو و نزدیکی
 ما را بگفته شد با تو ای ما خوشنود بناییم که با تو در درجه تو باشیم
 باین رسول الله پس حضرت باین فرمود چرا که الله خبر پس فرمود
 که من سید عقیق قائم بن حسن عرف کرد با غم من اگر کشته شدگان خواهم
 بود فاشفق علیهم پس مردان گرفت حسین علیه السلام را و او مردود فرمود
 باقی کفایت الموت عندک ای حسین که من مرگ در نزد تو بگویم
 قال یا غم احلی من العمل عرف کرد عوفان و غل شیرین تر مقال
 ای والله انک لاحد من یقتل من الرجال بعد ان
 قتلوا ببلاء عظیم فرمودی قسم بخدا هر کسی که از این کشته شود
 بودید از آنکه ببلائی ببلای بزرگتر و ابی عبد الله پیرم
 عبدالله هم گفته بود عرف کرد با غم و یصلون الی المشاء حتی
 یقتل عبد الله و هو ضعیف اعظم بر کردار که سرگرمی بر نهاده اند
 زیرا که گفته بود عبدالله با آنکه ستر خوار و زود زبان است فرمود که
 حق یقتل عبد الله اذا جفت روحی عطش او صرقت
 الی خیمه فطلبت ماء و لبنا فلا احل فظ فاقول فاقول
 ای لا شرب من فیه فیا قوف به فیصوبه علی ید
 فاحمله لا دنیه من فی فنی سید فاسق بسبهم فینجوه و هو
 یناعی فیضی و مد فی کف فادفعه الی السماء و اقول
 الماتم صر و احسنا با فیک فتجلی الامنة منهم و النار

نه

تسع فی الخندق الذی ظهر الخیم فاکثر علیهم ف امر اوقات
 فی الدنیا فیکون صابون الله عمر بقرایت عبدالله اوقت کشته
 شد که شکست شد روح من از شکست بسوی سر برده خود بر کردیم و بگویم
 آن و بیتری و نیایم بر کرد پس کریم بستر را بن و بید تابا است مردان
 او و بیاورند او را و بگذارند در دست من و بر دارم او را تا نزدیکی
 بر من پس نرزد او را فاشقی که عقبه بن بستر نام دارد و کلوی او را با دای
 و انکود که نام کند و روان شود خون او در دست من و بگویم او را بسوی
 آسمان و گویم یا خدا یا شکبانی کرم و جسم داشت مرد بودم پیش
 که بیکان بی شکری بسوی من واقف از دهنه شد و حضرت پست
 سر برده و باز کرد بسوی آن بی تو غم غم بی شکری بسوی جهان و مردان
 خدا خواسته سید و عظیم السلام فرمود پس کسایت پدرم حسین و کریم ما و بگویم
 کریم و فرمود و زید و غیر خدا و سر برده ای امام زین العابدین و فرمود پس تو بر رفتی
 و جیب من می بر سرید یا سید یا بس سرور ما علی را چه بر سرید زاهدان
 او که نامند و زود در راه که جبهه می جوی گردن بود ما کان الله یقطع
 فی من الدنیا فکف یصلون الیه و هو ابو ثمانیه ائمة
 و انسلوا از دنیا قطع می کند حکمتی وی دست من بماند و او بدست
 تن بر پای مردم است شعر یا ناکذا یطوون لمقاوت حشره
 یا الله هل تدری مکان تن فلیکا شمس و قمر من
 قبل خطک فی التورک فی حفرة تنکی یطوون کلک

انوار رابع

الحمد لله

في سنة ١٢٠٠ هـ الموافق ١٨١٥ م. في مدينة بغداد. في سنة ١٢٠٠ هـ الموافق ١٨١٥ م. في مدينة بغداد.

دلیتم نین

دستینه زلف روی بختام امام مجتبی آوردند آه ازان وقت که جهلیم این
بر شکل و شباهت حضرت ائمه که بهما بسز و صیرت از هر کس نه بهیمنه
خوابیدند و از دلی غم و کینه افغان بلند کردند و دیدند که اینها
از هر جا داد و دران تحصیل کردند حتی میسند چنین جام میفرام
حاضر را تاس میخواند سینه نادره که از دست افتد اقداری از این ستر
بیل فرمایند آن که میفرماید که ادر حضرت میفرمود اهر آنکه حسن
از دنیا رفت در دامن دیگر دران ندارد حکیم آتش گرفته نمود
پاره بدو عرض کردند قربت کدام یوسف با شکوای بیایان سینه
حضرت فرمود چکار دارد ادر با کجا و گذارد ابرو میسند و دیگر ادر
در وقت رفتن بان عزت و احترام که زمان و وقت ابران ادرای
حکیم نودان ادر مجتبی دران داد و اجهای میر حفر می کنند خمر
سلی فرمود ادر ادران چنین در گوید قتلها چهار هزار زنم طاری
روی خاک جاری میبندد کیفر بیایان میسند بگو عذاب بلی عذاب
بر سینه هر ص فرمود استغفر ستره کسی نداد راضی سینه نظره
فرمود استغفر قطره کسی نداد فرمود نقد لغت کیدی
یعنی حکیم کرب ستر و صیرت کسی عمل نکند است فرمود لغت
تغنت کیدی تغنت دلالت ان میسند که که ادر این است ادر
گواه و شکاف شکاف نه در دست انداخته مراد حضرت کرب
این بود سلطان حکیم را که طاعت چه در اهر عزت

د. خرمه

کھانہ کی قیمت

کلمتوی جعفریه را خبر دادم حضرت سر برانداخته بعد فرموده که بسپارم جمع
کننده بزن هراتیه جعفریه رجوع میکردم آنس میگوید که نیمی بحضرت امام
حسن عطا قه ریائی تکیه نمود فرموده ما و انت حره لوصایه من عرض
کردم ما و را منحصر فرموده و انما الله ضم فقال و اما جعفریه بخانه
محمد ابیحن منها الامام احن از تکیه او ارادی اوست عند الله
میفرموده قوله بنت مطهر بن ریان ابن حمزه و جعفریه زوجه حمزه بن طلحه بن
عبدالله بود حمزه بن طلحه که در جنگ جمل کشته شد قوله دختر مطهر بن
عابد از آنجا که در حسن و جمال طایق و در حضرت ولادت نمود و اخوان بود
حضرت امام حسن و کواستلاری او فرستاد با آنکه خواتین روزگار و دورت
نیکو رضا آرزوی وصلت و تمیزی سر وصلت حضرت مجتبی علیه السلام
داشتند بدل مال و صرف اموال میفرمودند تا بکنیت حضرت علی سر بران
با این وضع چون آواره حسن و جمل را رسیدند که منظر را دخیلی است
سعد اختر و مادرش حاصل بود و عصمت و عفت یکینه و در بی بی بسیار
ملیها حضرت بدون اطلاع منظر را دخیلی را عقد کرد و بی نه آورد و
صاحب علی میگوید چون منظر را با این معامله باخرند و عصبانیت
که چرا بدون اطلاع من این افرواق شده و من مردیستم صاحب
ایل و قبیله دختر جمیله مرا بی ادبی من چرا عقد نموده اینها جمعی از اعراب
و طایفه خود را جمع نموده وارد مدینه شد و در کت و کلاه علی باب
مکتب رسول الله ص علم حضرت در در سبک پیچیده بر پا کرد

و حقیقت مدبر خدای عز و جل هر چه میگرد و بار زمین میرد از هر طبقه نوی
 و از هر طایفه فوجی مخصوصا قبله قیسی باقی نماند الا آنکه حضرت
 شد منظور فرمود سکندر مردم آتش شلی بقتال علیه و اینست
 ایائل من شجاع بانیسرو و دلاور باقیمه و طایفه را در کین و در سس
 می نشینند و پای او را از راه بدی برید چه میگویم و چها خواهم کرد
 این هنگامه و غوغا بیستم مبارک حضرت امام حسن علیه السلام رسید از بابت الله
 مبارک فتنه و آشوب بر سر پا نمود امر فرمود خول را برمودی می نشینند
 و تسلیم پذیرش نمایند تو خواهی ما نخواهیم ایبرادر جنگ نیست
 منظور اسیر شد و خیز خود را برداشت از مدینه بیرون رفت اما خوله
 از فراق امام علیه السلام علی الله العلیه السلام شل باران اشک می بارید و در
 زار میالید بلی اقا مجروحی است اگر بر جگر کوه نهند
 سنگ بسیند زان آید و فریاد کند فلما صاروا بالبلقیع چون
 محل خوله بقیع رسید حال خوله را در کون دید نزدیک بود از فراق امام
 افاق هلاک شود بخت فراق یار اگر اندک است اندک نیست
 درون دیده اگر نیم مویست بسیار است لا علی چه خود را نزدیک محل
 طلبید گفت ایبرادر تو را چه بیند اگر سپهر پیغمبر کو زنده پسندید فاطمه
 اطهر فرزند علی بر تنی حسنی خیمه گزید و میمود در همه عالم مثل او کون
 و هوسری که خواهد بود هم بزرگی در حسب هم پادشاه در نسب
 نام بزرگای اندکی مصداق است او را دارند و هم محذرات خرم حضرت

المنقر



مصداق است و او را می برند منظور بود و خیز از فراق سپهر پیغمبر و امن
 خود را از اشک خویش کلناری کرده و سگ لب گزیده و آه کشید و لب
 گزیده و آه میزد و در شده منظور دلس سوخت گفت ایبرادر کار می
 از دست و نیز از نصرت برفت و من خود از فعل خود پشیمان لیکن هر چه
 حجت است که از د طرف باشد این نوع که تو به هر حسن و به هر بد
 میداری اگر او هم تو را دوست داشته باشد با خود و یا کسی به نزد تو
 خواهد فرستاد والا در کسیر مهربانی در در سرب فلما صاروا
 بخیل المدینه انا بالبحسن والخبیر و عبد الله بن جعفر
 قد لحقا هم بیکه بود ج خوله باه و نام از خست و مدینه گذشت
 در مدینه نام از دست مدینه کو که جلیل و طایفه و کسب همایون حضرت امام
 حسن و امام حسین علیه السلام نمایان شد حضرت عیسی امامت میداشت که پیغمبر
 از کرد و خود نام و پیشانی خواهد شد لهذا به برادرش امام حسین و نزد خوله
 عبد بن جعفر از فغانی خوله روانه شد و خیز منظور دادند که امام برساند
 و شوکت صدای از فغانی مای آید منظور صبر کرد تا امام مجتبی رسید
 از شهر تبریز آمد و کاتب حضرت را زود به حضرت خواست عرض کرد
 فرزند و خود بیک سوتم و خیز من کینری اگر کینران خوارانه صراحت
 این صهر آشوب منظور عرض کرد باین رسول الله عرض از انکه بنواست
 این صورت بگیرد برای انکه که میدانم شما با حضرت من پیوسته خواهید بود او را
 مثل سایر زنان بود و فراق و طلاق میداد خواهد ساخت و این از

مثل من تنگ بود اکنون از کرده خدیشام برای آنکه در عالم کفایت
 نمی بینم اکرم الناس بکیتا قاسم شرف العزیز نقیصا هستی آنرا
 میکنم که نودا نام من پس فاعطاه اباها خرد بها الی
 المدینه پس منظور حکم کرد جلوی که ده را ببلد روان حضرت مجتبی
 زاده خوله و دو مرتبه به بیت الشرف آفتاب و جود حسن علی السلام
 انتقال نمود فلان صنعا الحسن بن الحسن م از خوله حسن بن
 ملوک شد انوار نجابت از ناصیه او تابان و شجاع سعادت از صفات
 حال وی خندان چون بکمال سیه کفایت تربیت نمود مردی
 سخیل الله عظیم القدره عدله در کمال سیه نماید اما الفریحین فلان
 جلیل القدر شیا فاضلا و رجعا میفرماید حسن بن مردی جلیل القدر
 عظیم القدره فاضل رباع باور بود رئیس دین دانی صدقات حسن
 ابرار السین علیه السلام در جانب امام حسین م و خرد خرد فاطمه را که سیه
 سیه بنظر بر علی السلام بود و عده از دلج وی در آورد و با اتفاق عم مکرم
 بکر علی الله عازم جان نمانی شد مرحوم سید و همرف سوزید الحسن
 بن الحسن الشافعی و دانی عمر و اما صافی القصبی علی الاصلاح
 کیفیت با بخت و جوی کجا جنگ دی را در کتب مقاتل یافتیم همان قدر
 مرحوم عباس دانی از آن سیه صاحب عدا دیتد میفرماید که حسن بن
 در وقت که در کعبه و طعمه کبری دهانه عظمی بمانی ماست عم برادر نمود
 و جاد کرد بر دینش بمانی خرد و در چشیدن هر بد بخت و سیکانی دین

اندک
 خدای تعالی
 و طاعت او

اندک

از کتب صحیح سید صاحب را بین الاخران نقل نمیداد که حسن بن
 در میان شهر که هفده نفس خفته را کشت و هجده جراحت بر پیش
 رسید از کشت جراحت و ضعف قوت بیست و نه بدو نیک نهاد
 بمان بخوشی علی در میان قتل و جوش آن ده بود صاحب عدا میفرماید
 فلان از دوا افتاد از من و جود را برحقا ایمنه و شکر سلطان از سر سید
 از اعلان نفوس خواسته قطع ندس شد آل نهم نمایند چون بیانی
 حسن بن کهن آمد و در او مقلی بخت و خبر پسر سید داد که پسر بزرگ
 امام حسن م که نام وی حسن است و زخم جراحت بکشت اعتماد در میان
 قتل افتاده و جان دارد بهر باید که از اسباب خارج فراری که به حق
 بخت بود در نزد عمر سعد خرد گفت ای ابا حسن بن حسن میفرماید که
 من هست مادش بیا هم قید است او را بنی عجمی و خود را بنی
 حجاب بمانی و اگر از عمر سعد بفریاد کرد و بنی اماره بیکه اسرار و سلط
 حسن بن خود و مقبل شد فراد کرد والله لا حول الا فی خلقه ای
 بیات خا ناید امدی دست قدی بوی پسر خله که میزد زده می است
 کشت به ارامی و کینه کشت که بیا اگر بمانی هم قبول است مراد اعدا
 ش زید و شهادت را نبرد با اگر سید الله بمانی هم طایفه استماع حاصل کند
 و صحت میفرماید که اوست که گفت یا بن سید حسن بن ابراهیم
 تا در کعبه برم نزد ابراهیم بن یزید اگر شفاعت بخواه کرد بمانی
 سر زید بر پسر سید سقا قبول کرد گفت و دعا لای حسن بن اعدا

کتاب الفیہ فی التفسیر

تحت

شخصی خبری را گرفته اند که چنان بر او آورده و فرمود که کشتن را برونه
دوست بجز که شخصی نمی را از بی ستم اصرار خود و کردن او را برونه
و در زمان مبارزه زنت که از او جدا نماند و دست از حال لایزال
تا آخر خیال و از صحت العیون کائنات تحت الانتظار الی الله اعلم
چند طعن طایفه فیه این حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
عمون و این وقت حکومت هر یک یغیرن مایلان حدیثی که هر چند
قابل حقیقت را این معنی کنند و اها با دست و پا در آن و چنان مایلان
در دستان ایشان را و انان می طلبد از برای خود و قاری و غیره
در وقت حکومت بحیثیت تمام باشد که خون شکار گرفته شد و شادمانی
خود رسیده و باطنی بلکه نصیب پس با جنتی هم دوستی آورده
مبادی دیگر از آن عرق عرق نورد و در آن حقیقت یعنی حرب و شمشیر
برای من و چون الی آخر و این شمشیر جدا گانه یکصد صد داد
که بر سر آن معونی که هر کدام چنان می کشید و دست هزار و دوم و در آن
شکری از آن و یکصد و بیست و یکم پس این مطلب حضرت امام حسن
را که در آن روز بر آن بر آن بر آن رسیده و چهره رسیده بحیثیت مسلم است
که مایلان از آن حاج ندیم جسر پیغمبر رسیده پس در آن صادر شد که چون
عدنی که حقی را اماره و لباس در حرکت پس مایلان در آن حرکت
چهارم حلی مرد آورده و بعد از آنکه ایامی نگذشت و امام حسن در آن
بود و مایلان حلی چه که در آنجا و پس سیدان پس مایلان که
بجز در آن رسیده که در آن حلی حاضر پس امام حسن و بعد از

فی الفرقه الاوله ناطق المکرم خراسان نظر کم لا تفنکم ملاحظه
 امری و لا خوف و لا علی طایب غفر الله لی و لکم و ان شئ فی واکم
 لما فی حجه و رضا الله حضرت خاتم که نفاق اصی علیه و ارض
 کند فرموده من امید دارم که جدا و غایت او که خیره ترین حتی که
 از برای خلق او که کینه هیچ مسلمانی در دل ندارم و اراده ای نسبت به
 محافظت مکه ندارم و حقیقت مسلمانی را ازیرا کند که این بهر سبب غم
 و آنچه صلاحه بشمارد و ان میدانم نیکی تر نسبت از برای مصلحت خود را دران
 میدانم من مخالفت از من نمیکند و رای که من برای شما اختیار کنم
 بر من رزق نمیکند امید دارم که خدا تعالی ما دست را بنام رزق چون آن
 ساقیان این سخنان را از حضرت شنیدند بیکی که نظر کردند گفتند
 این سخنان او معلوم می کرد که می خواهد با صاحب صلح کند و خلافت را بد
 واکند پس هم برخاستند و گفتند که ای رسول خدا من کافر نیستم و بخیر
 آنحضرت برگشته و از باب او را عاقبت کردند حتی مصلحتی از برادر
 از دین با من نگذرد و عبد الرحمن بن عبد الله از دین را می سبک حضرت ختم
 از دین او که حضرت به رضاء ما شد تقدیر الله است و خدا تعالی
 سرافرازی حق از برای خاص و بیعیان و خداوند و حضرت را که گفته شد
 آنحضرت دفع می کردند امام فرمود که این بنده را به و بماند و این حاضر
 شدند و در ده امام علیه السلام احاطه کردند و دفع و تخطی می نمودند تا سال
 بنال به سبب طاعت سینه و طعن از منی آمد که او را علاج بن سالن به هم
 می گفتند از کلام این حضرت گرفته گفت با حق الله که با حق بود و در
 نه شکر که در این جزو دست داشت بر ران حضرت زد که با حق است
 صدای نام حضرت بلند شد و منی که در دست سبک داشت با منوی
 زد دست بر گردانید که از اخته آمد و بر زمین افتادند عبد الله بن

اضل

اضل که یکی از علما بنام حضرت بود و خیرا از دست انقوت گرفته به کس می فرمودند
 و حرکت داده ای و او را برادر و طبیبان بنی عماره که یکی از حواری بود
 انقوت را بر سر پدید آورد و آخر یکت برداشتند و مرا انقوت را انقدر زدند
 که به هم داخل شد آنحضرت را در کوفه نشاند و در بعضی مدتی فرود آوردند
 از هر طرف حراقت خواسته متغول مداوی می نمودند و آنحضرت به تاهات
 آنکه کائناتش برادر بن حسین با هم یار و یارانی می بود که در کوفه با آن
 بهر حراقت این مظلوم یاری می نمودند شیع سرخ را که می فرمودند علیه ضیاع
 که بر زنده سازد و در سر امده شد و ان افکاره را از باب هر مصلحت می نمودند
 بعضی در مقام اولای حضرت بعضی در مقام بنام بعضی در حال رکوع با هم
 نقل کرده اند و برخی در حال رخصه و کوفه اند و آنرا در رزقه انصاف
 طبرستان در تاریخ خود نقل می کنند اما آنکه حضرت در آنای مقام بود بر تریاب
 حضرت خرد و دلاک شد و در بیان حرب پیاده ایستاده سینه را خود
 با آنکه پیاده بود و کسی جرئت نداشت که پیش بیاید و حال آنکه حضرت در عین
 ضعف و نهایت خلش بود و در آنال عملیه خویش را بر دین اند و به
 شهادت وی اضل می نماید و شرح طرحی در تخیل از مقامه نقل می نماید
 می فرماید اندوه ای اهل و اولاده و طایع مخالف ای ای چون امام ای ای
 و فرزندان با اصرار او و داعی کرد و اولاد و دختران خود خفا حفظ نمود که
 عود می کند عبد الله بن علی صحن فرات عود می شنید که می فرمود ای
 برادر کایان و دیگر مرانیه پیوسته و صورت مرا می شنوید و دیگر نمی گویم خدا
 از حضرت که ظهور روانه شد و کی گریست گریان می گفت که ای شمس
 من از غوی چون جلالی شوم عروصان را رجا که بر روی ترا هر

بر آنکه نام عجم که دشت من چو کم از مهر جانش نه گشته شد و لکن الاکثرین
 من ابوالکجر والاکثر واقعه شاد است جلد نه در حال پیاده امام من علی بن
 کنت شد در حال افتادن بروی خاک چنانکه در پسند ذاکرین معجزه است
 علی بن موسی حضرت پیاده بوده در حال پیادگی مسئول دفاع و جنگ بود
 کامیابی ایستاد و جنگ میکرد و کامیابی حمله میکرد و در هر حال عبادت خود را
 بعبودیت میزد چنانکه از دایت مرحوم سید و معروف متفاوته شود که حضرت
 در حال نزول و پیادگی بود و ایستاده بود و فرمود قلینوا ههنا و تم عادی
 الیه لشکرهم چو دقیقه صبر و کنت کردند و در آن حضرت جلا آوردند و اطفا
 به حضرت را در پی گرفتند و فرج علی اللیل حسن بن علی علیه السلام را
 عادت کرد و سال کمال تمامه گناه و اوجیه پروردگار و فی القیوم فلیحفظ
 بیت علی لمحضنه قالی و اقصی امتناعا شدی بلی نه حضرت
 و در عهده که گرفت در جوار است اولاد و هم که عبادت و بیم آرام میکرد
 و روی نبیان حضرت خواهر و عجمه و عماره و سوراقت و نه هم بر دانه
 ان لمذ و زو افتادند و الناس بکرم و کرم و عده را فانی نمید و میگفت
 والله لا افارق علی بکرم است از دامن خود بر نیارم هر جا او رفت من هم
 می روم در آن وقت که صدای شیون از خیم حرم بلند شد و من از آن
 امام ام رفت روی خاک با بکرم نشناختن که نشناختن که نشناختن که نشناختن
 خیمها و او شیون زنان را استماع و الناس علیه را می شنید و هم از آن زمان
 گرفته است و می شنید و در خور و در آن می شنید و عبادت از دست می افتاد
 را شده باین عبادت و می شنید و حق بر سید دید اکبر من که از آن
 زن خیم شده و می شنید و می شنید و می شنید و می شنید و می شنید
 القتل علی ای تو خواهی عجم بکشی دست خود حایل بود چون خبر

امیر

بر پیش تیغ گفت که خبر من تو خواهی دشت دشت از کشتن
 من خواهم داشت دشت زو امش فضر به بالیق فالتقاها
 السلام بیه فاطنه الى الحین المرده و میسر فرود آورد و دست
 عبثه رسید دست را بر بر پوست او کت میبرد روی پر زنده در
 مصایف نواب مادر او را عجب کرده و در هر حال که دست از
 بنم قطع شد و در کتید با امه و در این با عماره سار و دل پی بر نام
 که او را بخوانم تو را می خوانم حضرت عبادت را در فعل کنت و قال باین اخی
 نه در دین مدین که بر من که بر روی پیاده و خواهری و حضرت پیاده در دست
 برادر خواهر هر صلیه لبهم فی بحیرت و در آن حرم و بلی و ان دل و دین رسید
 کرم را در کرم و در دامن عجمان و ان القیوم فصاحت لیلی و ان احاه
 لیست الموت اعد من الحیراء لیت النساء اطلقن علی الارض و لیت الحبال
 قد کت علی السهل و فی الارض لم دفع الحین بید و قال اللهم فان
 صلتهم الی حین فخر فخر فخر و اجمعهم طریق قد و لا قیوم الحاله
 عنهم ابن فافهم دعوی البصر و انتم علی و اعینا فقلونا
 الحمد للانی و العسر و ان نغنی فانه که سوره ترجمه که خداوند پاک
 و قلا اوسان را بر آن آراسته گردانید عیدین را بکرم او عظیم و کرم او عظیم
 زینت علم و نصیحت حکم است خاصیت و پدر من حضرت بر حلیل
 بصفت حکم مست یار با که میفرماید ان ابیهم لا و اهلیم و به برکت
 کایان حضرت بقرایات که میفرماید صلیه و در خط خطاب

حضرت ابی طالب

با بطنی که بر سید که لوگنت فظا علی ظ القلب لا یفقد من
 حولت عن الجیب من اگر تو شتو ز سیکین دل و کینه کش میوی
 مواکب که اکب صواب که حالا پیرایون تو چون عقد ثریا جمع اند مانند
 زینت العیش عیون میسر به و حضرت رسول ص فرموده اند که حضرت جبرئیل
 کسی که بکلیت نزد خون غریز کرده است و در کیم دیر باری کسی را ذلیل
 کرده است و از مقتدی بن اتم این ابی بنی علی ام این است که فرمودند چه
 خوش می آید مرا از کسی که حش در بهنگام غضب دارد و در بهنگام از کسی که
 که حلم است گفت که چون اخلاق از برای چون حرفت جمل از کتب
 علی محمود چنانکه طبع به یک حرفه نزد اخلاق به حلم حال ندارد هر چند
 تاهی اوصاف را از این است که در هر یک کیصفت طهر و در هر یک
 زبان صفت عیون می آید نام بود سید حضرت امام حسن با صفت حلم و شرف
 حق اینز کار را که در نظر بعضی مداین فرمودند سید بن مسعود حق از جانب
 ابی الوضی بنی اسلم دانی مداین بود که در این بلا عیون این معنی که در او را سید
 هم فرمود گفت تعال حتی نأخذ الحسن و قسیده ای معاصی
 فیحصل لنا العراف بیا امام حسن را فرموده معاصی نام حکومت عراق
 با واکند و هم قمری را مددست فرمود و گفت که ای کسی این سخن را
 میگوئی من از جانب پدرام حق دانی هستم و این مرگوار را مرگوار فرمود
 سید بن ابی ابراهیم که نزد خواستد که حق را بقتل رب ندم نم می آید
 انفس مرگوار که او را نسیم و غنیمه و این سخن را گفته عیون می آید مرگوار
 دست را در بر کشید امام و مداین حکم فرمود سید بن مسعود که گفت جماعت
 من و ساء القباثل الی معاویه ما یجمع و لا طاعة له فی الدن

والصالح

واستحوه بالقبول محم و صفیو له تسلیم الحسن البدر عن دنی
 الحکوا و الصلح به جاعلین از دین من قابل نرسند که با حق و طاعت
 خا خرم رود و در تریب بابا که با حق خا خرم نرسند امام حق را گرفته است و هم
 نرسند و یا جلیل او را بقتل آوریم این بر دانی این است که با حق و سید
 عیون می آید نرسند با حق میگوئی که در دین بر خورده ام و فرست که این نامه را
 رد و سید و سید بن ابی است خود را صلح کن خدایت و سلطنت بن واکند که
 بعد از من هم خدایت و سلطنت با حق باشد و هر قدر که میگوئی از خراج بنویسد
 امام بنی و عیون میگوئی که از این با سید سید لایه دلا علی و با طاعت
 شد که خون به ما دانی از این نام و سید را حفظ نماید علی و اتم است
 به و فاشد و در دین که یکدست از جبار را ندان جمل حضرت صفت و عیون
 صفت به جمل از سید بن ابی که در این باب از این بن خدایا قاسم و
 از عیون میگوئی که نعلی که عیون میگوئی که خا خرم از خدایا طاعت که از عیون
 میگوئی و در میان این عیون بود که که سر خا خرم از این و در جوار
 دین که در این عیون میگوئی که هر دانه عیون از عیون و با طاعت و در عیون
 بدوی گفت کرد در نزد سید عیون میگوئی که سید سید الله اگر اهل کوفه عیون
 هست گفت که قمری که هر دانه عیون میگوئی که در عیون و با طاعت او را در عیون
 که کوفه این چگونه و در عیون میگوئی که سید سید سید عیون میگوئی که در عیون
 در او در دین میگوئی که با حق و اتم نام که اگر سید بر سید شکر و شرف
 سلاکت شریک پس عیون را گفت که صلح است که در دین این سید با حق
 که در عیون میگوئی که در عیون میگوئی که در عیون میگوئی که در عیون
 و بران اتفاق کرد چون قدر انداختیم بر این سید عیون میگوئی که در عیون

گفتم این حرفه خطه کرد بان راضی شدم و گویا به این اخیتم باز به سبب این بر جواد
و نکل کردم و قبل از خودم پس مرتبه ستم از اخیتم باز به سبب نیز جواد چون این
سبب نیز رستاری از زید و ان را از سیرم بیشتر خواهم گفتم سر اذن و
مصلحت و بعد که بن دو کیم و در کیم از برای ان بردارم از برای ان که در نزد
مانند این بیایان بن بیشتر گفتم پس سر اشتهای من که بنان بود
بعد از یک فرسخ از ما باقی سافت بود تا خفته و دو اندام چون بدانه ان نقل بسا
گنزی را دیدم که هرگز من که ان را در بر سیدم که در گنزی و اهل توکی سینه
گفت من ملوک مردی علی ستم که در ان بیایان خزل دارد این گفت
در وقت چون من بر آن خفته حلقه کردم روی خود را بر سر نه طبع کرده
خفته لبست همان خود کردم و این کار من در آن وقت و آدم
انها را که در ان نزدیکی جماعت و انانی هست بیایید بروم نزد ان
و از ان آب و نان طلبم پس بهای ان که بزرگتر بر نفتم نگاه در وسط
ان روی خفته بر دیدم که از ان خفته مردی صحیح که از جمیع مطلقان عالم بزرگتر
کسی من تا نباشد ان ده خندان و سادات لوی ما بیرون آمد و بگفت
گفت چون او را دیدم گفتم با وجه العرب نشسته این چون این بشنید گنزی را
او از داده آب طلبید انکیزک دو کاسه آب آورد و انکیزان یکی از آنها
بگفت و دست خود بر ان نهاد و در ان عباد را و انکیز بر ان گرفت همین
کار کرد و عباد او یکی از ان دو کاسه بیایم میدیم بعد از کفایت و باز
ان دو کاسه مانند اول بدون نقص برگردانید پس گفتم با وجه العرب
گفت این چون این بشنید خود برگردید و داخل قبر شد پس بیرون آمد و طبع طعام و دست
داشت آورد و در زیر کمر داشت پس دست خود بر ان نهاد و گفت و نوزده نفر
پویشید که از ان پس با هم بر ان نوح از ان طبعه بقره گفت خودم در جاستم

تغییر و نقصی در ان ندیدیم پس گفتیم که فلان را در این اخیتم که بدویم
از انجا نشان ده گفت که بختم قسم که ان را در این است و من
بماند پس روانه شدیم چون قدری راه رفتیم بعضی از ان یکایک
گفتند که ما را اهل و وطن خود از ان کسبعیت دور ان
اینک ان از برای ما حاصل شده چرا با اختیار خود از دست
بایم بیایید برگردیم و ان خبر را تا جایی که بعضی دیگر با برایت
انکار کردند و پیسیدیم کنی بالا حرق که بر ان اتفاق نمود و برگردیم
چون انکیزان مرا سخت مارا دید که بنده خود را محکم کرد و شمشیر خود را حاصل نمود
و سر خود را دست گرفته بر اسبی نشست که پیکر سوار کرد و بر سر راه گرفت
گفت که ما انکیزان فتنه میخوانی داشتی ما را شاد داده و شما را مأذنه
قبضه و ادبش کفایت نمائست که کوفی و جواب قبضه باور کردیم چون
پس بشنید خبر بر مار که گوید انکیزان مارا آب خود و جگرهای مار را در آب
شدی بر ما عارض کنند و از انست که آشته انرا و دو شمشیر پس بر
غیر خود و خطی میان خود و ما کشید و گفت بچی ختم رسول خدا که
یک از شما که از ان خط بگذرد گشتش را خاتم زخم کند و
که ما از نزار او با حاضری و دولت و انفعال و خلعت او بکس و بکس نماند
و علی حق است که ما دیدیم نه انکیز که شامکونیه اهل کوفه را با هم نام
آید بر انکیز که در قاعه سوار جانش دادند دست فتنه بارت میخواستند
و جعلا الله قعود حضرت امام مجتبی چون بمحافل اهل کوفه را دیدیم گفت
بجای دی و دست و سر طهارت و مکتوب عاده و مقرر نمود و جعلا الله قعود حضرت امام

۱۲
نخستین

شماره

که عرض کرد و حضرت علی علیه السلام بکتاب خدا و سنت رسول خدا
و سیرت خلفای شایسته و سیرت ائمه در آن عهد اهری را بر این امر
تجلی نمود و مردم در هر جای عالم که باشند از شام و عراق و حجاز و یمن
از ستر او ایمن باشند و اصحاب علی علیه السلام و شیعیان او ایمن
بر جانها و مالهای خود و زنا ف و اولاد از خدا و بر این عهد و پیمان گرفته
شد و بر آنکه برای حق و عدل و برادرش حسین و سایر اهل بیت و
خویشان رسول خدا و مکرر غمزد و عاشقانه و بهمان ضرری
بلین نرسد و اهری از این راه و دفع از اوقات زمین
نرسد و حق بر صاحب حق را با و برساند و هر سال از خزان
پنج بار در هر یک رسد و دست اهل زمین هر یک کنند و در قنوت
غایب از آن حضرت گویند چنانکه میگردند چون صلوات و تسبیح
خدا و رسول را را و گواه گرفتند و عادت جدید بر این حدیث
و دعوی با سلم و عدل بر این عادت را بر و عدل حقین این است که در
نرسد چون صلوات و تسبیح گویند و عادت گویند تا آنکه روز جمعه
تخلیه گردد و در آنجا نماند کرد و خطبه خواند و در آخر خطبه این
گفت که من با شما قتال نکردم برای آنکه مانده و زنده بگیری
یا ذکوة به همد و کن با شما قتال کردم که بر شما اهریستم و خدا این
داد و هر چند شما غی خوار شده و سر طایفه چند چنین کرده ام همه
اینها در زیر پای من است به هیچ یک از آنها وفا نخواهم کرد و من داخل
گذاشته و زنا و در نزد او با یکدیگر و جاه بر او سر گذارند
که در کوفه مانده و نمیکند در آن حضرت امام حسین را بمنبر و نشاندند
که بگوید برای مردم که خلافت حق من است حضرت چون

با حضرت

و اول آن مردمان
و زنا و اهری و زنا
و هر چند خلافت
در آن روز

بر منبر برآمد و فدای الهی کرد و در دو بر حضرت رسالت نبی و اهل بیت
او فرستاد و فرمود که بهترین بزرگوار تقوی و بزرگوار است و بهترین عفتها
تقریر و عصیت الهی است اگر طلب کنید در میان جابلقا و جابرین
که چنین رسول خدا را بخوانید و بخت بنور از من و برادر من حسین علیه السلام
عجود و هدایت کرد و ستاد است از اهل بیت بر داشتید بر شکم مساویان
کرد و اهری که مخصوص من بود و من ستاد امان بودم و چون اهری نیافتم
دست از آن مردانم از برای صلح این است و حفظ خونهای این ن
و با بیان بیعت کرده بودیم که با هر که صلح کنید من با هر که صلح کنم و با
او جنگ نکنم و من صلوات الله بر او باد و این دیدم که با و صلح کنم و حفظ خونهای
بهتر از این خون و منم و عرض من صلح است و با یکدیگر که در جمعیست
بر هر که ترکشایی اهری و این فتنه است برای مسلمانان بیعت فتنه
است برای منافقان تا و فتح که خداست و علیه حق را خواهد بود
آن را میسر گرداند پس معاویه برخواست و خطبه خواند و با سزا حضرت
ابوالموئید علیه السلام گفت حضرت امام حسین برخواست که صدق حق
اعلمون کرد و حضرت امام حسن علیه السلام است و او را گرفت و او را
نشاند و خود برخواست و فرمود که ای آنکس که علیه را یا وی کنی
و با سزا این می گوئی من حسن و پدرم علی بن ابی طالب است و تو را
معاویه و پدرت حضرت و مادر من فاطمه است و مادر تو هنده است
و جد من رسول است و جد تو حریست و جد من هر که است و جد
تو نقیله پس خدا لعنت کند بر هر که اهری و تو که نام تو را به و جیستی

و خطبه

و این سخن
و در کوفه

و خطبه

[illegible]

وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْغِي سِرًّا وَيَعْلَمُ غَيْبًا وَيَخْشَى عَذَابَ اللَّهِ وَهُوَ فِي خِلَعٍ ذِي قُرْطُبَيْنِ إِذْ يَقُولُ مَا كُنْتُ غَافِقًا لِمَنِ الْإِنشَاءُ

[illegible][illegible]

22

از آن سبب که در کتب نام از قبیل جابن از نرسان و دیده سخت
 حضرت آید هم ساخته کار آماسته کار را پس جید صند فرود آیم
 ددنی و جیتی و سنان و جیتی ایاران وای جان تاران
 سارنه منیه و سنان و نره منیه سار منیه علیکم بهن الخیل
 بر شاد که بر این کرده انوره حله کشیده که معاویه بنصره این خیل را که فانه سینه
 بعضه شما فرستاده و قرار شما مقصودی ندارند والله لو كانت الجنة
 بیدی لا دخلتکم خاصه ایاران رسم نموده عالمیان چون است
 بیت من آید البته شما را محضه داخل خلیج خود اسوده به سینه
 نفس دست دیده نهاد علت الاجل الازل سیر صافه کرار
 و قال بارة انار اراض غلاف مذکبه ان سماعان مندرست بقیه
 انهم صلال تاخند زمین معرکه از خون سنانان رنگین ساخته
 جانکه ام المؤمنین علیه السلام سوره یهود هم حاجی الحقیقه منهم
 شعب بن قیس و الکرام بنجام قاضوا لظاهها و اضطلوا
 بشر اوها و کافوا لای اله الا انت سبحانک انی کنت من العاصین
 سالار این حامی حقیقی و جان تار واقعی سعید بن قیس این
 می کشید و ان حامیان کرمان را بسوی دشمنان می برد پس در
 حرب جوفه خوردند و آتش حرب را متحل نموده و فانه قتال را از خود
 میدان رزم را مجلس رزم ساختند در درصاف و مجلس غلبه افکند
 حضرت تاملی حکایتی می نمود از آن برده بنی هاشم سهر
 بر که فرستاده را بر انکروه روزه حقیقت این را که فرستاده را یکجا
 جمع بودند نه جات انفسی قفرن ساختند خوش احوال

سنان

شاد او
 که چنین باران و جان تارانی داشت که در سار و طاعت دفع خزان
 سرور می نمودن لیکن فریب حسین عزیز را که در جوی کشته بر خاک و تنه
 خالی صد هزار دشمن ایستاده لب نشسته سکرمه سینه سوزان دیده کرمان
 الا صلیا مقتولون و الا انصار مقتودون و الا اقرباء مستنون
 و المباقون منهن و صطلون و غریبان در میان دشمن و جبار
 عین دیار من کفر است و غیره و دل من خاصه بنصره می باشد
 معین یعنی هلم من معیت یعنی هلم من هلم من هلم من هلم من
 ای کفر کفر دایع شش برادر و سه برادر و دو که در سینه است از زار و زدن
 دین اعماش و پیش جیش جنگ جنگ روی خاک افتاده بود که
 مانسرا و ستم شید که کفرت بر پیش دیده اما بی خط و مش سیر دو
 ضرب حوزده و پیشانی شکسته دانه تیر خورده کلوزنه سنان فیه
 در صفین نامردی می توانست بره بر امر المؤمنین بر زسل حسین قبی
 دال همدان در کلبین برده انقون را بر سر اسبانه کاش کعبه سنان
 در کلبه سنان انظار را یکجا میس سنان که کشته است بر سر او
 جبهه دفعه در میان حرب ترخت کرد و شکست کبیر بدینها هو و کشت
 فی میدان الحرب اذا فاه حجره فوقع فی جبهه الشریفة
 فجعل الثوب الممسح فاقاه سهم مسموم صدق دل دلش شغب
 فوقع فی قلعهم و الا لاله علی القوم الظالمین یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین
 سنان دارم نه از ظهر و در عاشر ابره خزان مال فرستاده که ایست
 روزه ایست که روزه بجا شد و کار این میست مردم تمام شد
 حله کشیده حله را حله کشید سنان بیجا مردم روزه کشید حله را حله

در تخریب نفع جان منظم کوفی مسطور است که روزی از روزهای حرکت
 صفین حسین علیه السلام طایفه انصار را بخانه دربان برد و توفیق ایشان
 گزیده و فرمود انعم الله علیهم ما ان الله جان منظم که روزی که در کاسه
 نهر ساریه علم جنگ بود که در وقت داشتند خبر جنگ و در وقت جنگ
 سیکانیل و رسول خدا هم در طلب لشکر بود جان روزی و این معادیه
 در آن علم بود که سرخیان را از جمل و اوسیان و لشکر سبطین
 بود از روزی جان فشانیا گردید نام خدا را طاهر نمودیم امروز در
 شل جان روزی است چنانکه از حق با خبر بود امروز حق با حق پیروز
 بگویند یا حق می آید الحق برسد انصار گفتند یا حسین حق پیروز است
 می آید بر خوی و سرور و غلبه ما و زوره می آید ما مطیع امر و تقاریر
 تمام آنچه که در هر روزی است مثال می نمایم قیس انصار را که می
 خود منظر فرصت بود تا آنکه از صفوف صفین آراسته و کتاب می نویسد
 را بابت و الیه از موقع خود منصف کشته خطیبی خطبه خواند و در عقب آن
 اسمی فریقین را بیان کرد و بر آن روز حوائی نمودند و بعد از
 کرم ساختند سحران بیلان هفتاد لشکر را بدو در آمدند و کوه
 شل دوه فولاد بکرت در آمدند بر یکدیگر زدند و بوی نیردگاه آلود
 سپاه شل و دویا شد قیس بن سواد انصاری شل نیز شکاری با
 انصار مجاهد بسوی خصم روان شدند در میان انصار که در دایره چشم قیس
 برادران افتاد و کمان کرد و او معادیه است بگویم که کرم نیست که در وقت
 و کرم جان که در اطراف و حواشی است یعنی کوه که او را در وقت

خود را بکشته مانند شیر کرسنه بران جمع زد مانند جراد بیشتر خفت یا
 متفرق ساخت شمشیری معروف آن سوار و لطف تا خانه ریش شفت
 معلوم شد انصاری معادیه نود و یکم یکی از اعیان سام است سوار و شفت
 از افعی بیشتر بنظر سران تدقیق کرد و معادیه است جمع کثیر را همین خلی
 باران را بر فرستاد تا حدی که می رسید و از شیر بگویم و نام ساخت باز
 معلوم شد که او معادیه نوبه حاصل آن شماع و یا بدل شامیان یکشت
 در جز غولانه معادیه بر بالای بلندی بود تا شای شب است و دیگری
 قیس نود و یکشت ای اهل شام این سوار و مقام است خوشتر از آن
 نگاه دارید و احترام کنید چون قیس را یقین شد که معادیه در آن
 فرج سواران نیست علین شد خواست خود را بر سر آورده معادیه زند
 در آن انا قال نصر فی الحرام فی حلال فکلت الحلال انظر اهل
الاجل من الانصار وهو مطروح مطروح محو و یفسد ملت
 رای قیس امانی یاسیدی ان لی الیک حاجه فخر
 نراحم که می که با فرقه و در تصویر در آن است که قیس بن سید و صفوف
 اعتدالی است و معالفتی را بر خاک خاک ساخت و چشمت بر یکی از انصار
 افتاد که از اسب افتاده در میان خاک و خون غوطه بخورد و در وقت
 جان دادن بود چندی چشمت بر سر سوار افتاد و از خون گفت سیدی را
 مرا با تو حاجت است قیس از کتب برآمده و سران مجروح را بر کمر گرفت
 و مرده بهشت بردی داد بر سید چه حاجت داری آن نیکو گفت
 بر بالین من بپوش که تا جان باسان بسپارم زیرا که روح بگویم سید
 حضرت من ستوران در صحت تیر و کمان روح را بر اوست بگذار
 از آن برای تو ایجا باش مگر در حال جان دادن کن نیزه یا شمشیر

برین نزد ایام سبب برق تافته سوزنا جلیان اردین مراد شکر کرد
 از این صومعه سر آمد اصحاب دار حضرت میرزا علی السلام در خفا
 برای چه عزت فاطمه را می خوانند و انقدر دایا لوف خود می طلبیدند و از
 جانب شمشیری که بر روی خاک می افتاد عرض میکرد بانی بر علی ام
 مراد باب حضرت بابل بر حضرت دارد دو غم فاطمه بانی دی قمر که
 میرا شد انقدر باد ملاطفت و در این سکر و سخن می گفت بانی
 را از اطراف دور میکرد تا آنکه آن شمشیر جانی می کشید اوقت حضرت
 برخواست موقوف بر سر کشته و شمشیر دیگر مرشد بعضی را حمل فصل میکردیم
 بیت الحرب سناورد اما چون خود انظوم از زمین روی زمین قرار
 گرفت بعد از آنکه چراغ است سبب بر بدن ساکنی سینه بود عرض
 مرکب بیانی ساکنی شمشیر بود در میان خاک دست فاطمه تر بود
 در سرف جانی و این بود امام زمان علیه السلام ای کینه غریب
 لطیف و کمالی قول بخواه و قو کمال الطغاة بخواه
 بنزد جان در حق دین داشت که خلعین بدن تا بنشین
 بر شمشیر اسباب بانیال کرده و صد شمشیر از دم شمشیر بلند کردند بوض
 آنکه کسی دست بر بدن نرزد و الهی حاکم علی صلوات
 الحسین السادس و العشرین سلطان بر اصف حضرت بهشت
 چه مصطفی و روده اند که جوف نیده از یکان حقیقه را که در دزدان
 منور و ممل نیز شمشیر و نزول بر وجه از غیب نام نامی او زنده شد
 و از فضل جانی تا ششای عزت و کرامت مقدس و مکرر کشید
 بکماله انوار الهی و بدنه حیات بر ای چنین ان وقت سید
 بانی شریک تن و بدن او را جلیلا بر ارض و الام و انعام گردان

از این دار ایام سبب برق تافته سوزنا جلیان اردین مراد شکر کرد

اوقاف

اوقاف مالیه یا آنکه ایام و بدنه او را مال دینال که انرا در عزت و امان
 دین و اجماع و بر کینه ناساز اوقاف و این اوقاف در قزوین
 او آمد یعنی بویه باغ دلس را بجان خوارش حصار دکان برزاند
 و بر تو جویا غنیمت را بر حضرت ملک خردن از غنیمت صحره علی
 پس ایامه را صادر کرد و بر این بنای و بقیه شکی نیست آمده او را
 بخیل این بلا را که است فراید حتی بیکصد هزاره که کی بقعه سبب
 علم الحقیقه احق الا بکشفه تا او را با طاهر بر کشید این است سبب
 بکینه لکن که اهدی بن رسیده یکی بانی نوزده رسیده مکرر ل و این
 که بانی بنای استلا کشید و بانی فن بخش شده از طوی لجه بعد از این
 خاض حضرت مرشد باقی اقسام زحمت سلا شده از حق از در حضرت
 بر این حدیثان برده یعنی کشته چنانکه بسم من الله و این حدیث
 که حادیه در نام سلطنت خود ام کرده و در که حادیه نرزد که اقی بنایت
 حق دوی حدیثانی صیایب علی و اهل بیت و بعضی بن
 بنو ارم از آنکه که بگویند و سبقت علی مرشد و حادیه ادران کند
 هر که در مع شاهرا و با فضیله الهیه نامه مالش حلال و خوش از فضل
 است بنا و علیا که بانی بنیه بر سر از هم امضا بر کشید که
 مال و حال عرض بقیان تحت سده اهل کوفه و روز دیگر که سید در لید
 از هم بر افران تر بود از حادی دین جوان شاه او را با شرف و کینه
 و از هر که با سر این می کشید و دانش را می کشیدند اما معادیه برادرش
 حکومت و استیلا عراق داد که هر در هر دو هم در کوفه ریاست کند و این
 طحون شیعیان و محبای علی بن ابی طالب علیه السلام را بگوئی وقت

و بحال اعلیٰ مطلع بود اندر انوار آرد وستان و خلیفه را
 گشت که علم از کثر و سیاحت از قریه عاصرت خون با اینان بخت
 از خاندان را بدست آوردت شکست در بر و کوشش بر میان برد عیالها
 ستمم سپرد و چنانکه در ستمها آنگاه خاندانها خراب کرد از انلاف قطع
 اینی و نه از سر جری نزد کزانه کرده عیالت بانی منت فقتلام
 تحت کل حجر و من درین درم جاکمی یافت دعا با و آنها دیگر
 و سیاحتها در زیر کلوخ و شکست جوی شیطان میکرد و خون نوزادی
 و ناری حرکت و اخافهم و قطع الانی و الاصل و صلهم
 و خون قلع القل و طرد هم و شی دم از حله آنها حجر بن عدی
 الکندی الکوفی میباش که حجر از حله اخیار و فضایل حجر بود با صبر
 در زمان حضرت رسول صلوات الله علیه میسرید که این شیطان بود
 بود و صاحب کلمات خدمت کتاب حضرت سید اولیاد بود و در صفین
 امارت لشکر کرده با و خلق داشت و در روز جنگ میان امیر کبیر از حجر
 علامه حلی قتل میسرید میسرید که حجر از حله اخیار و فضایل حجر بود با صبر
 بود و کرامات اراد میسرید روضه الصفا میسرید که سید مقل
 حجر بن عدی که میسرید در زمانیکه از حلیت معاویه و ابی کثیر بود
 از سر بر طرقت و سب امیر المومنین و سایر بنی هاشم نمود و دشنام
 داد و از همه عیال و رفق و خویش عیال و رفق و خویش عیال و رفق و خویش
 با صبر گفت که اسأل شما مردم را حد انتحار دهم و گفت کرده و من کای
 میسرید که در روز شام مقبول خون و مقول شام مرد و خون عیال و رفق و خویش
 و بنی هاشم از سر اولی است در حجر از حله اخیار و فضایل حجر بود با صبر
 اقوال و قیاس و قیاس کسود حجر بن عدی و قیاس از اخیار

خون

خونش او را سنگ باری کرده و خیزد و سبعت بر جبهه نام تر از غلبر بر آید
 و بار آلامه رفت و سیاحت بخیر از درم کمانه حجر در شاد و مردم معینه را سبعت
 کرده گفتند ای کز حله اخیار و فضایل حجر بود با صبر و حکومت و امارت است
 جاسد داد که این احسان که بجز کرده ام او را بکشتن دادم چه که او در
 بجایم که همین معامله پیش خواهد کرد عیالت کشته خواهد شد خون معینه
 برای که داشت و رفت معاویه به حکومت را زیاده از آن داشت و از آن
 نیز سبعت و از سر با امیر المومنین علیه السلام میسرید که سید مقل
 انست سینه در کوفه عیالت معینه نمود عیال حریت را بنیاست خویش
 و کز حله کرامت و عمر در روز جمع طرقت خویش خط آغاز کرد چون
 عیال و اخیار و اخیار او را سنگ باری کرده و اعضاء او را شکست عیال
 بنی هاشم بر آید با سبعت سوزن حذرده راه دار آلامه میسرید که گشت و در
 فخر را بنیست عیال و اخیار و اخیار او را سنگ باری کرده و اعضاء او را شکست
 و از سر با امیر المومنین علیه السلام میسرید که سید مقل
 و از سر با امیر المومنین علیه السلام میسرید که سید مقل
 رشت کندی بود و چون این سخت بسلام آمد و نیا و از سر با امیر المومنین
 گفت لا سلام علیک و لا مرحبا بک همین ساعت این عیال و اخیار و اخیار
 عیال را حاکم کن محمد گفت ایها الامر هم میرانند که کرامت با حجر اخلط
 و جالست نیست و تو میران که در میان من و او عیال و اخیار و اخیار
 حجر بن عدی است گفت ای امیر من حجر را بیاورم بسطط انکه او را نزد
 معاویه بفرست تا با حجر خواهد بودی بقیه میسرید و نیا و اخیار و اخیار

لاجرم ادیس ادیس میگردد ساعت بخیر آمدید یعنی مراجعت کرد چون رسول
 خدا را بخانه آمد گفت این گفت که در این خانه میخیزم گفت شتر نه
 که او این نام داشت و این سرای آمد و با شرافت فرمود در خانه ماندن
 فرمودیم که انست و برفت و در مکره الکلیان می ماند که ادیس یعنی از پیش میگوید
 که این شب بر کوه است و یکساعت شب را بهیچ می آورد و کوهی را می گفت
 این شب بخود است و یکساعت شب را بهیچ میگوید که گفتند یا ادیس این
 چه جهت است که بر خویش می کنی گفت کائنات را از ادیس تا باید یکساعت
 و نه یکساعت بماند یا ادیس در کتاب حدیثه الکتاب آورده بریده من چشم
 گوید ادیس را بسیار وقت طلب کردم تا روزی او را در کوهی از کوهان
 دیدم که در نماز ایستاده بود با وجود کمر بنیام که نماز او با خبر رسید چون نماز
 بگذاشت دست دعا برداشت و چنان دعا می کرد تا نماز دیگر رسید بهیچ
 و نماز کرد و مشغول به دعا شد تا ز شام و خفتن را نیز میگوید که انست اله
 و نماز ایستاد و کلاه در کوه و کلاه در کوه بود تا سبده صبح را بر سر می گذاشت
 و یکساعت نماز داد و نماز بگذاشت و دعا می کرد تا خورشید سر از کوه بر کشید
 اینوقت یک ساعت بنمود الهام برفت و یکساعت و نماز کرد که در نماز
 ایستاد پس رفت و کمر بنیام را بهیچ بر خویش می نهاد گفت این
 در طلب راحت می کنم گفتند ای سرار روزی روزگار کن و متهم که ترجیزی
 بخویش یا بیایستی و وجه طعام از این است که گفت خداوند دان
 زندگان را ضعیفی است از این نیست که که محاسن کفر منم نام و دیگر از این
 گوید یعنی بگوشت میگوشت و برفت و دیگر هر کس که از این اندیشی آورد
 خدمت او کند و میگوید برفت بر سرش احوال ادیس می گردم تا بگویند
 انکم و نشانی او را بکنار از کوهان گفتند و بر این می نمود دیدم در کوهان را

ای شمع کما به من این در آنجا در هر مقام با ذریه سید الانام هم عداوت
 می نماید پس میگوید که من این بیدارم و من هم سید و در آنجا
 همان مکتوب را بخوانم و فرستادم به من که من و برادران همه عداوت مکتوب
 انعمون را فرستادم و فرستادم که من و معاوی بن ابی سفیان را و
 امالید فاق للسلطان و ما من ابی سفیان و ما یاض حید
 فاما انک من ابی سفیان غلم و حرم فاما انک من سید فاما
 یكون من مثلها ان الحسن بن علی کتب الی بانک حضرت
 لصاحب فلاحین له فاق لم اجعل لك علی سبیل فاق الحسن
 لیس من یلی به الرجوان والحب من کذاک الید لا تنسب الی
 ایدو امه جعل انک نظر بامر سلطنتی در هر مقام حال حضرت تمام
 نموده به سیر سیده زیاده این است که من این حق را میگویم که از این
 سید و که حضرت خاص العباد در در خانه خود را به کرده است و فرموده بخوار
 نهادن خود را در این منصب عادی این را من الان لم یبق العلاج ولم
 یبق حد المباح تا وقت گذشته و فرصت از دست رفته و من میگویم که خود
 بکن از آنش فتنه زبانی که سیده اسباب پشیمان فراموشی در رخ
 سود ندارد و چون کار از دست رفته باز دیگر برنگرد و من میگویم که خود را
 قیامت شمارا برین بختی نمائید و اگر در ده یا سده کی از سر کار برای
 من اختیار کنید ادلا تخلصه المستحب الی یزید و ما و سید
 که من خود بیای خود نمیزد و مردم گفتند این کار را نمیگویم زیرا که
 در زمان سیرین و گفتار و نشین داری ما را بخوار و در دین را
 بفرمای و از دستش خلاص شده و دیگر باری فتنه زبانی در ملک
 سوارش افکنی حضرت فرمود چون چنین میکنند که باید برگردم بر سر خود

در همان
 اندیشه

چون برگردم بخوار باشم تا از این فتنه انتقال کنم گفتند باین کار
 هم رضا نموی زیرا چون بخوار گردی حتی از احیای علف نیز تو کردی
 و باز بیرون این و داعیه خلعت کن حضرت فرمود چون اینکار را
 نمیکنید پس از این برادران مرا است و میگویم عادت از این و کافه علیان
 در این برکت گفتند ای سید فاطمه ای سید بر زبان میاور زیرا
 که تو و یاران و عداوت تو از این برکت در فتنه شوی و از سر نه از
 است یا بنده که اگر سیر سیده زیاده این است که من این حق را میگویم که از این
 حضرت فرمود چون چنین هست پس وقت حرب یکان یکان بر این
 آمد تا مرد را زنده میزد و گفتند نعم الضقت باین فاطمه حید
 حب این خواهمش تو را زنده هست چون امام ام الکلام را شنید نصف
 خود را بخت نمود سیر سیده بخوار گردی تا سار که سارا تمام داشت
 در ریاض از دهنه که سارا تمام مردی بود از دی بر روی سارا
 در خانه و سیده مرکب خود را بخوار داد و رفت از این صاف و الا
 کالصله الخواله نام خود را در هر که حرب اشعار خود را میگویم
 مبادی بنده کرد از سیر تمام مردی بخوار تمام زهر بن حبیب
 نام از نصف جدا شد و هو من ابطال العرب و فرستادم و بخت
 و آخر انهم در سر دای امواج و ظفر زبانی در مجلس سخن و در سینه
 چیده فاق الی الامام و ابی بوالسلام ز میر در حضرت
 آمد و عرض کرد و این نام که بر این آمده او را می شناسم که چه قدر شجاع
 بیادک و من در شفاک است ان هذ الفادیس بطل من عتی
 و ملتی مکن دس مبارزی است صف شکن و در بر است در
 افکن خواهمی دارم بر این بدین ناما و حضرت کم ولادت در آن
 او را بصره فرود آمد و من شکم حضرت داد اجابت داد و بر روی برگرد

در آن

نهاده و چون زهی که لایق الصفا و قطع الذیل علی سائر صوره باشد بگردد
 این خاکستری در دهان می رسد و از آن صفت او نیز در دنیا که میست و است لایق از طبیعت
 و آنکه گفت اینست در دهان و است و ای سائر میزان مبارک و کوه از دست
 می آید که در دهان و اهل و عیال خود را صاف بکنای و دعایت از زمین به برادر
 می خوانی و دعایت حقین است که در این عمل ثابت بگردد و آتش بر خیزد زهی
 فرمود ای پیر تو سرزمین را که کشید بر روی سیر پیروز خود می کشی و اهل بیت
 رسالت را به واسطه مال فایده و نیاز صانع می کشی و فکرت را و استیلا
 شروع کرد و یکبارگی فرشتگان را بر سر آفتاب زهی و در وقت نیاید و فعلا
 بتلاش و طعن و باطنی می کشی با نیر و در میان آن ای امان
 که سر نیر از قفا و وی بر روی رفت ثقیل و فیه فاه و شرح الکتاب
 من قفاه فارالت من فیه و قفاهت اقله فی صافه از ضربت
 آن نیر که بر خون مثل قفاه از او ای و ای خوران بود از این اقامه
 و حال مالک و در رخ سیر و حسرت دنیا با خود برد و زهی و نیر در برشگر
 عمر سعادت و فرمود که ما اهل الحلق و یا اهل الحلق و یا اهل الحلق و
 ارباب الکفر و الشقاق اگر مرا نمی شناسید انا زهی و آبی
 حقایق اقصی الی لوق و یا اهل الحلق اهل شام و عراق
 که نام آن یکانه افان را شنیده اند و اهل افتادند یکی از رؤسای کوفه
 و نامزدان عرب که از آن صحن کعب می گفتند که کعب بر اهل بیت
 در مقابل پیر آمد و او بر این بریده ابواب بصیبت کشید و گفت ای شیخ
 نام او از و فی القیمه خود عیسایان را بر او و در دهانی میزدان از طاعت
 روی آمدن بکسور را بر نداری بیایان ترا نزد امیر مومنان و تو را از طاعت
 و غیره بر آنم زهر و نیر مثل شیر می کشی نیر از حکم آرد و گفت ای
 و له از نا از کشتن حدیث سلطان وینا و حضرت کلان حضرت

و الاصل
حلیت

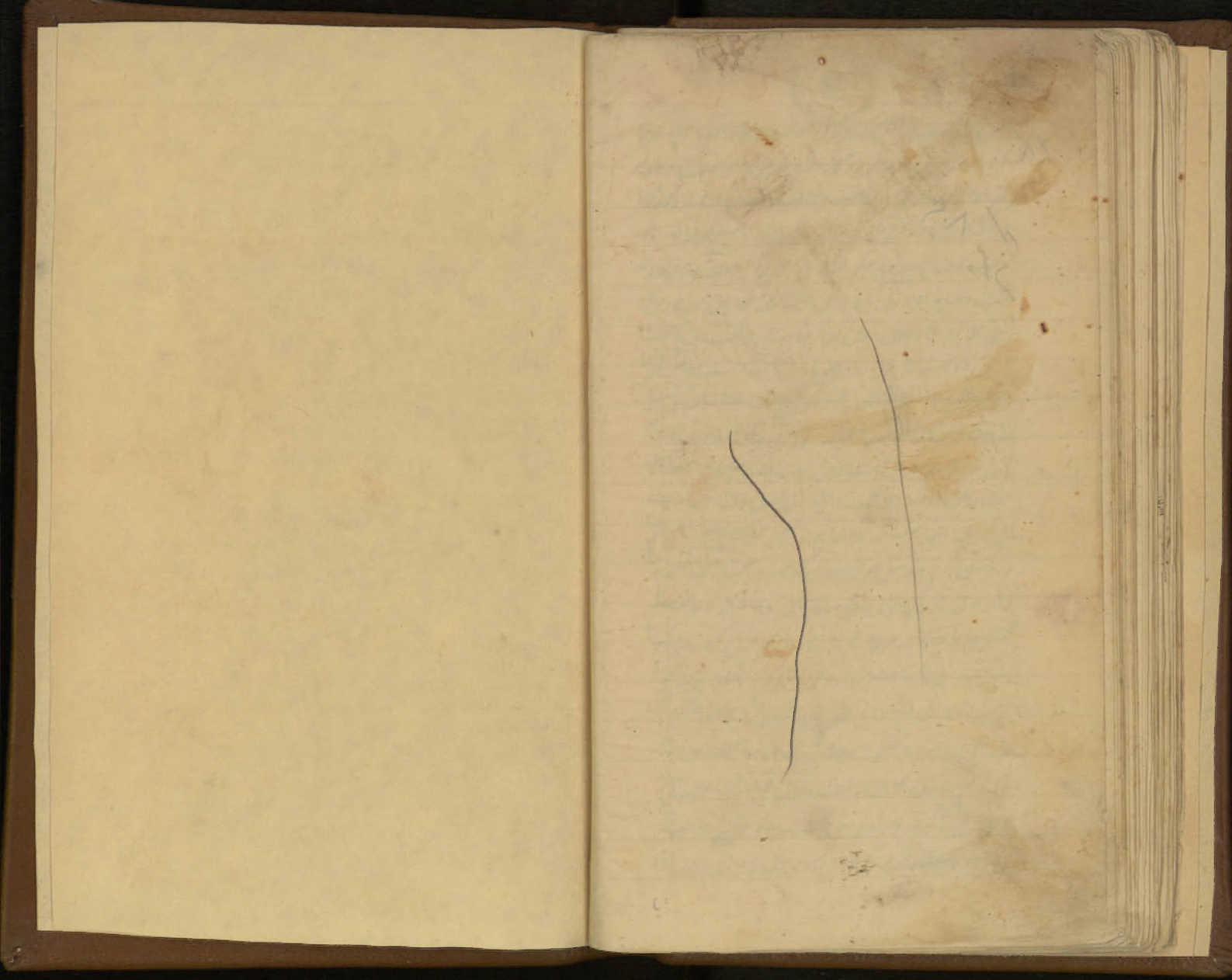


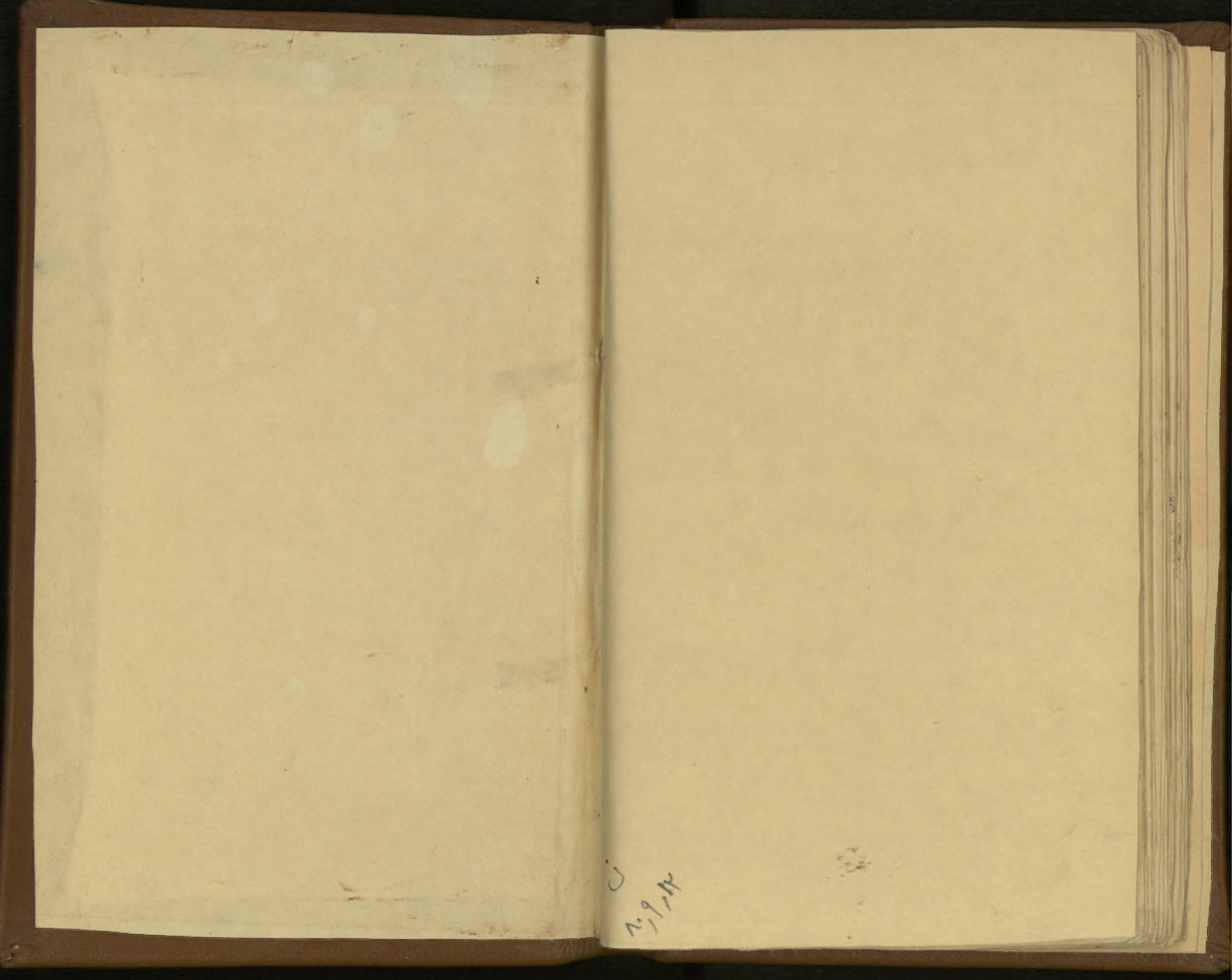
بجزه ام تو خبر نداری از روی دوست ترا چون کل مراد شکفت حواله سر
 دشمن بهما که خطایم کرد این یکبشت شش را نشانی بر پیشانی تو است ناخفته
 از دو نیمه اش ساخت فلورن آخوه صالح بن کعب برادر زهر صاف
 بن کعب بطریق خون برادر بیدان آمد دشنام دادن و سقط گفتی با غار داد
 از هر دو دست بر او نیر و خطی حواله آن به کرد و صالح یکبشت سه میل کرد تا
 نیر را بر او خود و در کسند پیش دم کرد و او را سر کون ساخت و نیر
 و جلد من از کتاب فشت علیه زهی که لعنایب با پیش در کجا
 ماند بمال پیاده شدن ندانست اسب و حجت و خبر بود و کلبه میرا اند
 صالح از کلبه ضرب اسب تمام آخوانهای او خوردند حتی ریح می کشیدند
 و جمل الجوشن گفتند بعدا صالح طایع پسر بد پیش بیدان آمد با تمام
 خون بد و دعوی کفتگو نهاد و بنور کلام در دهن داشت که طعنه
 زهی فی سر قد حق القدر الی صبح من قفاه و قفاه الی الحکم صاوا
 بطین غیر تو جان شکاف ناف و بر الکاف از عقب سیر و عمو می گفت
 و هکذا ان من منهم و حالا و در هر قدمی از زمین تو صبح کثیر را پیش
 الصبر ستاد عربان بر جانی پیش رفت بنیر دل دشمن
 بیگانه گفت فقال عیال سعد لخران اجماع امای الی الصفا
 و صنیع هکذا القادری لکرا او پسر سوره و بخون احبار کرد گفت
 نمی بینی این سباع کجانه و دیر درازند چگونه می نیت مسکنه مگر در کشیدن
 وی بنما بجز گفت سید صهار از سواران در سر موضع کین کشند و من
 بیدان رفته با وی برابری میکنم چون بر من حمله آورد و نیر می کشم خود را
 در کین کاه میاورم چون زهر را عجب بیاید بر روی تبارند و کاه بر سر
 بسازند فکین له لایلا عافاوس اللدوع لایس و اللدعوس حارس



پس آن سبب نصر کین کرده بجز این چهار روی بگو که آورد و در فریاد
 کرد ای زهر من سینه ام با تو بخار بیایم بلکه بخوریم با تو نصیحت و دلالت
 کنم بفرز این زاید میرم با این صفت و شجاعت اقتضای آن دارد که تو با او
 دولت بدی و من و از خرقه فاخته گشته شدی بجز بزی ز با سیر نمره مانند عهد
 بر کشید که ای پسین چه میگویم و چه ناز و بهوانی دولت از فرقه این
 طلب و سبب او را که باغ و دین شهنشاه بود این کفایت و بران
 شقی حمله کرد چهار روی روی بفرار نهاد و زهر از غیب وین باخت
 تا بکین گاه رسید اهل کین و در زهر را مثل کین گرفتند فطرتا از این
 فی بحر الامواج المظلم العجاج و هو مع ذلك عطشان فی غفل
 للحدید و من حق الظلمة حران زهر در میان آمده و دعا افتاد
 مانند سیر کرسنه باران نشسته و دل کباب جنگ میکرد و حلقه علیه
 حلقه رجل واحد و هجت علیه الاصل و من تلت
 المراد ان منسوار تنهانی بر او میفرستاد که نه اذیت سحر
 در بدنش کرم شد مثل نمره در دونه میگذشت حجت قبل صدمه رجلا
 و اردی ابطلا و رشقه بالنبال و شکوه بالنصال
 لکرم دیدن جاده اندیر را ندارد و زهر تیر بافش کردند در این
 بدن زهر مثل خا ریشیت بفرات و خون نرم نرم از جای نیرنگ کرد
 بچو سیدن و لد استخوان بستی و ضربه و طعنه در بدن
 نو در خم تیر و غیره و شیر رسیده بود که کاری ضعف بر زهر غلبه
 کرد در سیت زین کاهی راست و کاهی خم میشد اصحاب انهم
 و اینکه زهر را گرفتار هزار دیند بملک و آمدند خود را بر زهر رسانیدند
 او را بهمان حالت بکشید گاه آوردند ولی نیم جان در بدن زهر

57





19/12

